بسم الله الرحمن الرحیم وبه نستعین

الحمد لله رب العالمین والصلوة والسلام علی محمد وآله اجمعین وبعد عرضه میدارد ضعیف
گناه کار و نحیف تیره روزگار محمد جعفر بن الحاج سفر خان همدانی از طایفه قراگوزلو که چون مدتهای
مدید و عهدهای بعید که جمعی این ضعیف را منسوب ساخته اند بتصوف روزیه بعضی
از دواعی اغراض نفسانی و بعضی از انظار بمضمون بلاغت مشحون و عباد الرحمن الذین یمشون علی
الارض هونا واذا خاطبهم الجاهلون قالوا سلاما والذین لا یشهدون الزور واذا مروا باللغو مروا
کراما تحمل میشد و صبر بر آزار و اذیت ایشان مینمودم تا اینکه درین اوقات شنیدم که امر را بر اعاظم علما
و افاخم فضلا ادام الله ظلالهم هم مشتبه نموده اند لهذا بر خود لازم دیدم که مجملی از عقاید خود را
بعرض رسانم اگر اشتباهی یا سهوی باشد تصحیح فرمایند و ضعیف را ان شاء الله از این تهمت مبرا و بری
فرمایند و بیان این امر موقوف است بر بیان احوال خود لهذا علی وجه الاجمال عرض مینمایم که والد ضعیف از
جمله خواص تلامذه سید محقق سید ابراهیم رضوی قمی الاصل طاب ثراه بود و شب و روز مشغول عبادات
فرایض و نوافل مرتبه و غیرها و با اوراد و اذکار مأثوره متوجه بود و با وجود کمال توسعه در معاش باقل
ما یقنع از ماکول و ملبوس اقتصار مینمود و زیادتی را صرف اهل استحقاق مینمود و در اکثر سالها بعتبه
بوسی اماکن مقدسه مشرف میشد تا هوا بشدت حرارت نرسانیده بود توقف در آنجا مینمود
و در شدت حرارت مراجعت مینمود تا سال آخر در کربلای معلی برحمت الهی فایز شد و در روضه مقدسه مدفون
گردید رحمه الله تعالی و ضعیف را از طفولیت واداشت بتحصیل علوم در ابتدای تکلیف روزی مرا
احضار فرموده کتابی در نزد ایشان بود مکاتیب معینه ازان کتاب را فرمودند که بنویس و با خود
داشته

داشته باش و با این نحو رفتار نما در ایام تحصیل اوقات خود را با این امر کمتر صرف نما مکرر
اوقات تعطیل که بالمره اوقات خود را صرف نما و بعد از ایام تحصیل کمال اهتمام را و بنما و
این کتاب شرح محقق محدث مولانا محمد تقی مجلسی رحمه الله بر کتاب مستطاب من لا یحضره الفقیه
بود که جناب طاب ثراه بعضی از افعال خاصه خود را و طریق سلوک و ریاضت را نوشته بود
که اوراد هم در آخر رساله بنظر اعاظم میرسد و ضعیف از ده نه ساله تا هفده بلکه هجده سال
در بلده همدان مشغول بتحصیل علوم ادبیه و منطق بودم بعد از فراغت از آنها باصفهان رفته
در خدمت فضلای آنجا متوجه بتحصیل علوم کلام و ریاضی و حکمت طبیعی شدم قریب پنج
سال در آنجا بودم و از آنجا وارد دار المؤمنین کاشان شده و در آنجا در خدمت جامع معقول
و منقول شیخنا و مولانا محمد مهدی نراقی طاب ثراه مشغول بتحصیل علم الهی و فقه و اصول
فقه قریب بچهار سال شدم و در آنجا بودم بمرتبه که تارک نبودم مکرر در اوقات تعطیل که
بالمره صرف اوقات در اوراد و اذکار مینمودم و درین ایامها بمطالعه کتب جمعی کثیر از محققین مجتهدین
و متکلمین مشرف شدم از قبیل مثل ابن طاووس و خواجه نصیر الدین طوسی و ابن فهد حلی
و صاحب مجلی و سید حیدر آملی و ابن میثم بحرانی و شهید ثانی و شیخ بهاء الدین و والد او و
میر ابو القاسم فندرسکی و میر محمد باقر داماد و مولانا محمد تقی مجلسی و مولانا محمد صالح
مازندرانی و مولانا محسن کاشانی و غیر ذلک مما لا تعد و لا تحصی اعلی الله درجاتهم یقین
ضعیف بر حسن سلوک و ریاضت زیاده بر سابق گردید چون درین کتب و رسایل دیده
شد که ذکر با اجازه تاثیر او بیشتر است چنانچه نوشته اند که مولانا محمد تقی اجازه ذکر از
شیخ بهاء الدین داشت و مولانا محمد صالح در شرح کافی تصریح فرموده است که ذکر محتاج است با اجازه
لهذا این ضعیف هر که را بر میخوردم از اشخاص صاحب ریاضت و سلوک همینکه حسن ظن
بدیانت و ریاضت او بهم میرسانیدم از او مستدعی میشدم اجازه کلمه شریفه توحید با اسم

باسم دیگر از اسماء حسنی الهیه و ادعیه از قبیل ادعیه صحیفه کامله سجادیه و دعای سیفی و سمات
و دعای صباح و غیر ذلک اجازه میگرفتم و متوجه میشدم در اصفهان از سه نفر مستفیض شدم یکی
جناب سید سند عالم محقق میرزا ابو القاسم مدرس مدرسه شاه ویکی فاضل محقق زاهد میرزا
محمد علی میرزا مظفر و مولانا محراب جیلانی رحمهم الله و در کاشان هم از خدمت سید بزرگوار عالیقدر
میر محمد علی میر مصعز شرف اوراد و اذکار مشرف شدم و متوجه بعضی گردیدم و از وقتی که سن
و عمر ضعیف به بیست هفت یا هشت رسید اوقات خود اغلب صرف اوراد و اذکار و صوم میشد
و نوافل نهاریه و لیلیه را هم بعمل می آوردم و تحصیل هم مینمودم در قم در خدمت جناب علامه العلما
میرزا ابو القاسم رحمه الله تعالی و درین اوقات معاشرت با خلق را بسیار کم نموده بودم از همان
اوقات شروع نمودم مؤمنین را بتهم بتصوف کردن و ضعیف هم متحمل میشدم و در سن سی ساله
که از ضادرت و عزت مراجعت نمودم درین اوقات بقدر سی سال کوتاهی در سلوک و ریاضت نمی نمودم
اگرچه بظاهر اوراد و اذکار از صاحبان اجازه رسیده بود لکن انها واسطه محض بودند فی الحقیقه
هرچه رسیده است و خواهد رسید از برکات ارواح مطهره انبیاء است و نظر بتصریح جمعی از علما و تجربه
مظنه کلی بلکه علم هم رسانیده بودم که اجازه باعث زیادتی تاثیر و موجب سرعت اجابت هم غالب
اوقات میشود بسبب سفیهان و جهال احمق نادان همچو تصور نموده اند که هر کس از کسی اجازه گرفت اورا
نعوذ بالله امام سیزدهم میدانند باین برخورده اند که بجهت او باید امام واجب الاطاعه بداند
کاه هست که ان اجازه ده بی سواد در مسایل محتاج است بدیگری لکن اینقدر هست که خوش
اعتقاد و مواظبت بر طاعات شرعیه داشته و بریاضت اوراد و اذکار موجه بوده همچه یا فته بود
که اجازه از او موثر است و مستقام بتبه اوات که البته از شیعهای خالص ائمه اطهار صلوات
الله علیهم میباشند و اگر شیعه نباشند هرچند با ریاضت باشند مثل خلاف مذهبها دیگر
اجازه دادن نیست هرسه شرط است در میانه ایشان و بعد از سی سالگی تا چهل و پنج سالگی
جل

جل وقت خود را مصروف بعزلت از کل ناس کردم لهذا نسبت تصوف دادند و ضعیف هم از حرکت جهال در مقام
دفع این تهمت بوده تا رفته رفته بانجا رسید که میشنویدحالا هم از خدا مدد میطلبم از ائمه شریفه و لا تلفوا بایدیکم
الی التهلکه نسخه و الا از قضا و قدر الهی چه چاره المقدر کائن تا بحال اوده بجهة پنج سال ایام الزوال کلی دو
بعنیه بوسی امام مفلک مشرف شده و در دو مرتبه قریب یکسال توقف نمودم اما همه اوقات بانزوا و عزلت گذرانیدم
این حرکات ضعیف با این نسبتها شد و در اوقاتی که در دار المؤمنین قم در خدمت جناب اعلم نور الله مرقده بودم گاهی
اتفاق می افتاد که در بعض مسایل گفتگو و مباحثه اتفاق می افتاد و بسیار از نوشته جاتی که بر مدارک الاحکام
حاشیه نوشته بودم و بر شرح لمعه و مستقیم بر مبحث قضا و شهادات مقید شده بود بنظر اشرف ایشان میرسید تحسین میفرمودند و مرا
متوجه فتاوی و امور مسلمین دو مرتبه هم اذن فرمودند و ضعیف نظر بخاطر آن که تلبه کردن متوجه نمیشدم
متوجه عینیت که خصوصی که جمعی از علما رحمة الله علیهم قوة قدسیه شرط اجتهاد قرار داده بودند با انکه در کتاب مصباح الشریعه
از حضرت مولانا الصادق علیه السلام منقول است که لا یحل الفتیا لمن لا یستفتی من الله بصفاء سره که مرجعش اشتراط قوه قدسیه
در مفتی و او اکه در خود موجود نمیدیدم لهذا بالمره اعراض از فتوی و مرافعه نموده و بنا جمع و تحقیق گذاشتن بجهة عدم
لیاقت خود داشتم بعد از جهاد و سی ساله اوقات مخصوص با وراد و اذکار بود و اوقات خود را تبعیض نموده سعی را بمطالعه کتب و
و تعلیقه نوشتن بر کتاب معالم الاصول مقصد صرف داشتم برسول عبادات و اما در عبادات اقتصار بمدارک الاحکام نموده در هر
عبادات او سوای حاشیه نوشتم بعنوان اختصار در اکثر کتب فقها خود و شرح هم نوشتم و سعی بکار او وقات را بطاعات و عبادات
و اوراد و اذکار صرف مینمودم که بعضی از سنوات توفیق یک اربعین بانزوا و تقلیل طعام خصوص اکل حیوانی میسر میشد
نه اینکه در جمیع اربعین بالمره تارک حیوانی بشوم که مخالف با حدیث نموده باشم بلکه در جنس اربعین دو سه دفعه
حیوانی اما کول میشد اطوار باعث زیادتی نسبت تصوف شد جاهلان خود عرض مینمایم اگرچه قسم بجلاله با
نمودن نه تکلیف است بر ضعیف و نه بر دیگری که قسم بدل مع ذلک من باب الاحتیاط اتماما للحجه قسم یاد مینمایم به اسم الله
العظیم و باسمه الکریمه و از رحمت عام و خاص الهی در دنیا و آخرت بی بهره باشم و لعنت خدا و انبیا و ملائکه و جمیع انس
و جن بر من و از حول و قوة الهی خارج و داخل حول و قوه شیطان باشم که اگر انچه از عقاید خود می نویسم کتمانی در

شده وتقیة خلاف اعتقاد خود را نوشته باشم با وجود این نحو هم اگر کسی اعتقاد نماید وتکذیب را
نماید او داند با خدای خود جواب او را باید بدهد والا از ضعیف چه بر می آید و بر من هم اجر
وارد شود همینکه خود دخیل نشده باشم بحول وقوة الهی سهل است و گذشته است و ان شاء الله تعالی
بالخیر والعافیة الاولی والاخری خواهد گذشت الحکم لله الواحد القهار وما النصر الا من عند الله
العزیز الحکیم و چون رجوع کردم به ادعیه منورهٔ مقدسه کثیره که ماثور است از حضرات ائمه هدی
صلوات الله وسلامه علیهم اجمعین مثل دعای صباح حضرت سید [illegible] علیه السلام ودعای [illegible] عدیله
که بعد از نماز صبح هر روز باید خوانده شود ودعای عشرات که مستحب است روز جمعه خوانده شود
ودعای [illegible] ومناجات انجیلیه وغیر اینها که در هر باب از این دعاها جناب حضرات ائمه هدی شاهد
گرفته اند بر عقاید خود جناب اقدس الهی وجمیع انبیا ورسل وملائکه وحمله عرش وسکان
سموات وارض وجمیع مخلوقات را والله یعلم شاید این حقیر باشد که معلوم ایشان شده بوده است
که جناب جل وعز همگی را در محضری حاضر خواهد نمود ودر آن محضر از هر شاهدی شهادت او را خواهد
سوال نمود وهریک ادای شهادت خود را خواهند نمود چنانچه ماثور است که شهادت مومنین را خواهد
داد هر خیری که اذان او را بشنود لهذا این اقل واحقر عباد هم مصمم شد که دوستان و برادران دینی خود را
شاهد قرار دهد بر عقاید خود تا آنکه در آن موقف عظیم الاهوال آنچه شنیده اند ادا نمایند
پس شاهد میگیرم جناب اقدس الهی و جمیع انبیا مرسلین وغیر مرسلین وملائکه مقربین و
اوصیا و اولیاء وسفرا بلکه جمیع مخلوقات سماوی وارضی وجنی وانسی را باینکه اقرار واعتراف
دارم باینکه الله تعالی واحد است که شریک ندارد و وحدت او وحدت حقیقی است که معنای او است که همتا
وعدیل ونظیر ندارد نه آنکه مراد وحدت عددی شخصی یا نوعی یا جنسی باشد چه هرسه از خواص ممکنات است
واحد است که اجزا خارجی ووهمی وحسی وعقلی در او نیست وهیچ وجه ترکیب سر بر او روا نداریم و جمیع
صفات کمال مثل قدرت وعلم وحیوة وسمع وبصر واراده وتکلم از اسماء او است ومنزه است از جمیع نقایص وزوایل مانند
جسم

جسم وترکیب وحال ومحل وشریک وماده وصورت واحتیاج ودیده شدن ونوجه ووالد وعوض اوراز و الا باشد
موجود ومعدوم ساختن از وست بحول الله ما یشاء ویثبت واوست اول بلا اول وآخر بلا آخر ازلی است اینکه
بوده باشد پیش از او یا با او شیء بلکه بوده است او و هیچ موجودی وشیئی نبوده است وهمه اشیاء مخلوق ومصنوع
اوست ومسبوق میباشند بعدم حقیقی نفس الامری وهمه اشیاء را بعلم وقدرت واراده خود از کتم عدم
بدایره وجود آورده است ونیست او را رابطه با عالم سوای خالقیت او ومخلوقیت آنها با او است بالهام
ذاتا وصفاتا وفعلا وجبر وتفویض هر دو باطل است بلکه فعل عباد را در طاعت ومعصیت از خود لیکن
مبدا او ولی بتوفیق الهی وثانی بخذلان او هر سید و بجمیع ممکنات قدرت او متساوی است وهو علی کل
شیء قدیر وعلم او با شیاء سابق بر ایجاد ولاحق با وبلا تفاوت است که الا یعلم من خلق وهو اللطیف
الخبیر پس ایجاد کرده اشیاء را مطابق علم خود وعلم او بجزئیات مثل علم اوست بکلیات وعالم الغیب والشهاده
وغیبت غیب نسبت بما میباشد والا نسبت با او همگی یکسانند وباراده ایجاد نموده است هرچه را ایجاد کرده است
ونه از روی احتیاج است ایجاد او بلکه غنی است از همه اشیاء وهمگی در اصل وجود وقوام وبقا محتاج به
او جل وعلا وبکنه ذات او احدی را راه نیست خواه ادراک عقلی یا خیالی یا بصری باشد فان ذلک لا یحیطون
به علما ولهذا رؤیه ومعرفت که در اخبار وادعیه وارد است راجع میباشند به بصیرت کامله قلبیه
چنانچه ماثور است که لیست الرؤیة بالقلب کالرؤیة بالعین تعالی الله عما یصفه المشبهون والملحدون
ومنزه است او تعالی از تعطیل وتشبیه تعطیل آنست که کسی گوید معاذالله خدا نیست مثل طائفه
سوفسطائیه که عالم را بتمامه وهم وخیال باطله میدانند ودیگر طایفه ملاحده وتناسخیه اند که
خود را قطوبیه میخوانند ومبدا اشیاء را ذات بر تر میگویند وان عبارت از نوح انسانی [illegible]
خود را خدا میدانند ومیگویند تا خود را نشناخته اید [illegible] چون خود را شناخت خدا است
ونقل کرده اند که واضع مذهب محمود [illegible] نیست لعنة الله ودیگر طایفه طبیعیه دهریه اند که
بتسلسل اند وقسمی دیگر از معطله آنست که میگویند که خدا هست لیکن بیکار است ومستعمله ندارد
چنانچه بعضی حکما گفته اند که حق تعالی عقل را آفریده است وبس وهرچه غیر اوست مخلوق عقل است

اینهم غلط است چنانچه فرموده است کُلَّ یَومٍ هُوَ فی شَأنٍ یعنی هر روزی بلکه هر آنی در کاری است یکشنبه
کار او اینست که یک قافله از حیوانات در رحمها پدید می‌آورد و یک قافله دیگر را بیرون می‌آورد
و یکی را می‌برانند و همچنین در مناجات رب العالمین است که همه را نسبت می‌فرماید در اینست که همه جهود
پدر بعضی نشسته اند و بعضی او را بیکار ند و اسما الهی را او در کرده و دارد هر یک را حرکت خاص
که حاجاتی را که با او عرض نماید اجابت میفرماید بلکه بی امر او برگی از درخت نمی افتد و تشبیه
آنست که الله تعالی شبیه مخلوقات باشد در ذات و صفات و افعال و جناب الهی منزه است از این شباهت
فسبحان من لا فاعل سواه ولا موجود بذاته الا ایاه سبحان ربک رب العزة عما یصفون
و همچنین شاهد میگیرم جمیع الهها را که ذکر کردم باینکه اقرار دارم بحقیت همه انبیا حقوق
برکسی که برگزیده است او را از جمیع مخلوقات خود و ختم نبوة با و کرده است و اوست سید و مولا
ما جناب محمد مصطفی صلی الله علیه و آله که مبعوث کرده است او را بکافة ناس بشیر
و نذیر و داعی الی الله است باذن او و رسانید آنجناب با امت خود انچیزی را که مامور بود
برسانیدن او و ادا فرمود امانت مودعه نزد خود را و ایمان و اقرار دارم بهرچه آنجناب
فرموده است مجملا انچه علم با وهم رسانیده باشم و چه نداشته باشم و از انجمله است
که ایمان بجسمانیه و روحانیت او هردو دارم و اقرار دارم که خلیفه بلا
فصل او جناب سرور اولیاء و قدوة اوصیاء علی بن ابی طالب و یازده فرزند
و اخیری موجود و حی است و در هر وقت که مشیة الله تعالی
تعلق گرفته است ظاهر خواهد شد و عالم را مملو از عدالت خواهد
فرمود و بعد از انکه مملو از ظلم و جور شده باشد و ایشان
همگی مخلوق و معصومند و از گناه کبیره و صغیره و بعد
آنجناب پیغمبر صلی الله علیه و آله افضل و اکمل میباشند از جمیع مخلوقات
و منت

مشیت و اراده ایشان تابع مشیت و اراده جناب اقدس الهیست لا یسبقونه بالقول وهم بامره یعملون
و شفاعت ثابت است از جهت جناب پیغمبر و ائمه طاهرین صلوة الله علیهم اجمعین و اهل صلاح از
مومنین و نجات میدهد خدا بعلی بشفاعت ایشان بسیاری از خاطئین را و اقرار دارم
باینکه دوستی ایشان دوستی خداست و عداوت ایشان عداوت اوست و طاعت ایشان طاعت خداست و معصیت
ایشان معصیت خداست و هرکس منکر امامت و ولایت ایشان باشد مطرود و ملعون است هرچند از منکر
از مشاهیر فقها و حکما و متصوفه باشد و لسان قال و حال این ضعیف در تعقیب صلوة خمسه با
کلمات گویاست اللهم احینا حیوة محمد و ذریته و امتنا مماتهم و توفنا علی ملتهم واحشرنا فی زمرتهم
ولا تفرق بیننا و بینهم طرفة عین ابدا فی الدنیا والاخرة اللهم صل علی محمد و آل محمد و وال من والاهم
وعاد من عاداهم وانصر من نصرهم واخذل من خذلهم والعن من ظلمهم وعجل فرجهم و
اهلک عدوهم من الاولین والاخرین الی یوم الدین اللهم فقولنا ما قالوا و دیننا ما دانوا به
ما قالوا به قلنا وما دانوا به دنا وما انکروا انکرنا ومن والوا والینا ومن عادوا عادینا ومن
لعنوا لعنا ومن تبروا منه تبرانا ومن ترحموا علیه ترحمنا وامنا بسرهم وعلانیتهم وشاهدهم
وغائبهم وحیهم ومیتهم ونصبتهم ائمة وقادة وسادة ولا نتخذ من دونهم ولیجة فبهم نأتم
وایاهم نوالی فاجعلنا معهم فی الدنیا والاخرة ومن المقربین والمعترفین بحبهم بحقوقهم علینا
فانا بذلک راضون یا ارحم الراحمین و اقرار دارم بفشار قبر و سوال منکر و نکیر و بعذاب
قبر و باحیای جسمانی بعد ... و عرض بر خدای متعال و اقرار دارم باینکه میزان و صراط بر حق است
و بهشت و جهنم الحال موجودند و انچه قران مجید و احادیث ائمه اطهار صلوات الله علیهم باد
ناطق اند از حور و غلمان و قصور و رضوان و ماکولات و مشروبات و غیر ذلک از انواع مستلذات
همگی حق و ثابت میباشند گروهی در جهنم و گروهی در بهشت خواهند بود و اقرار دارم باینکه
فرایض بعد از کلمات از طهارت و صلوة و صوم و زکوة و خمس و حج و جهاد و امر بمعروف
و نهی از منکر نزد تحقق شرایط ایشان حق و ثابت است و حلال محمد صلی الله علیه و آله حلال الی یوم

القیمة و حرامه حرام الی یوم القیمة شنیده ام که باین فقیر ضعیف نسبت داده اند که محرمات الهی را حلال نموده ام
لسان ظاهر و باطن من کنک شی از کلمه توحید و اقرار بمعبودیه جناب اقدس الهی و اقرار بالوهیت
شیطان رجیم نماید اگر این نسبت اصل داشته باشد بلکه این ضعیف با هر کس آشنا و دوست بوده ام تحریص
و ترغیب بر اقامه طاعات و اجتناب از جمیع سیئات نموده ام و عنوده ام و اقرار دارم که کفار و منافقین
در جهنم بعذاب الیم موبد خواهند بود و اما غیر شیعه امامیه از اهل عامه و زیدیه و فطحیه
و واقفیه و کیسانیه و ناووسیه و سایر فرق مخالفین اگر انکار یکی از ضروریات دین اسلام کنند اینها
نیز کافرند مانند خوارج که بر امام زمان خروج کرده اند و فاسد نسبت بائمه علیهم السلام گفته میگویند
مانند خارجیان عمان یا غلات که ائمه علیهم السلام را خدا میدانند یا بهتر از پیغمبر صلی الله علیه و آله
یا گویند خدا در ایشان حلول کرده است یا ایشان را خالق عالم دانند و نواصب که عداوت با همه
ائمه هدی یا بعضی از ایشان داشته باشند زیرا که وجوب محبت ایشان ضروری دین اسلام است
و غیر اینها از فرق مخالفین دو قسم اند اول متعصب چند اند که حجت بر ایشان تمام شده است و علم
به بطلان مذهب خود دارند و از روی تعصب و اغراض دنیویه انکار حق مینمایند در باره ایشان
خلاف است بعضی گفته اند که ایشان در دنیا و آخرت هر دو حکم کافر دارند و در آخرت مخلد در
جهنم میباشند سید مرتضی و جمعی دیگر باین قایلند و اکثر علماء امامیه را اعتقاد آنست که در دنیا
حکم اسلام با ایشان جاریست و در آخرت مخلد در جهنم میباشند و بعضی گفته اند که بعد از مدتی از
جهنم بیرون می آیند اما داخل بهشت نمیشوند در اعراف خواهند بود و نادری قایل شده اند
که بعد از عذاب طویل داخل بهشت میشوند و این قول نادر و ضعیف است و در روایات که دلالت
بر کفر مخالفین میکند و اینکه ایشان مخلد در نارند و اعمال ایشان مقبول نیست از طرق عامه
و خاصه بسیار است بلکه گفته اند که متواتر است و در رساله دیگر بسط تمام و احادیث و ادله
عقلی همه مراتب را ذکر نموده ام و قسم دوم جماعتی میباشند که ضعیف العقلند و باعتبار ضعف
عقل تمیز میانه حق و باطل نمیتوانند کرد یا در بلاد مخالفین میباشند و قدرت بر هجرت و تفحص
دین حق

دین حق ندارند یا در زمان فترت و جاهلیت میباشند و امثال ایشان مستضعفند و مشهور میان علما آنست که ایشان
داخل مرجون لامر الله میباشند حکم بکفر و ایمان ایشان نمیتوان کرد و در محکمه قیامت حال ایشان معلوم خواهد
شد و بعضی گفته اند که مستضعف کسی است که ولای اهل بیت را داشته و بیزاری از دشمنان ایشان نکند
و اما فساق شیعه اثنا عشری اخبار در باره ایشان مختلف است از احادیث بسیار ظاهر شود که شیعه بهیچ وجه
داخل [illegible] و عقوبت گناهان این طایفه بعضی در دنیا با بلیات عاید میشود مثل پریشانی و ذلت
و امراض و اعراض بدنیه و امثال اینها و بعضی را در حال نزع و بعضی را در عالم برزخ و بعضی را در محشر
و جمیع را بشفاعت جناب پیغمبر و ائمه هدی صلوات الله علیهم اجمعین و احادیث درین خصوص قریب به تواتر
است و لیکن بعضی اخبار دیگر دلالت بر دخول فساق شیعه در نار دارد مثل روایتی که در خصال
از حضرت صادق علیه السلم روایت کرده است که نیست شیعه جعفر مگر کسی که عفیف باشد شکم او
و فرج او از حرام و شدید باشد اجتهاد او و سعی او در طاعت و عمل را خالص کرده اند از برای خالق
خود و امید ثواب و خوف از عقاب او داشته باشد اگر چنین جماعتی را به بینی اینها شیعه جعفر اند
و بعضی علما در مقام جمع بین الاخبار گفته اند که احادیث که اشتراط تقوی و ورع و مانند آن در آن
مذکور است محمول است بر تشیع کامل و احادیث دیگر را بر تشیع غیر کامل و نظیر این حمل است آنکه
در تاویل قول خدا تعالی إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ الَّذِينَ إِذَا ذُكِرَ اللَّهُ وَجِلَتْ قُلُوبُهُمْ وَإِذَا تُلِيَتْ عَلَيْهِمْ آيَاتُهُ
زَادَتْهُمْ إِيمَانًا وَعَلَىٰ رَبِّهِمْ يَتَوَكَّلُونَ گفته اند که مراد ایمان کاملست زیرا که خوف و زیادتی
ایمان و توکل که در آیه مذکور شده در اصل ایمان شرط نیست نه بر مذهب بساطت و نه
بر مذهب ترکیب چه ظاهر است که عمل صالح بر تقدیر ترکیب در ایمان شرطست بان مرتبه نمیرسد
که در آیه مذکور شد و الله اعلم و درین ابهامات و اختلافات چنانچه علامه محدث مجلسی رحمه الله
گفته است مصالح بسیار و فواید بیشمار هست و از آنجمله آنست که امثال ما ها مغرور نگردیم بایات
و احادیث رجا و همیشه مترددباشیم میان خوف و رجا که اعظم صفات اهل ایمان است و رجای غالب منتهی
میشود باغترار و ایمن گردیدن از عذاب الهی و این از جمله کبایر است و خوف غالب نیز خوب نیست

و منتهی میشوی با امید از رحمت خداوند کریم و این نیز از کناهان کبیره است و انچه نوشتم شهادت
منت بر نفس من و توقع و استدعا من انست که هر کس بعد این شهادت کواه و شاهد من باشد
در هر وقت و هر مکان که ضرور شود ادای شهادتی را که شنیده است نماید و استغاثه و تضرع می نمایم
بکریم علی الاطلاق که منتفع سازد ما را باین اعتقاد و ثابت بدارد ما را بر ان و انتقال بدار حیوان و مرحمت
دهد ما را در دار کرامت و رضوان و حایل شود میان ما و میانه داری که سراپای اوست فرات و نکو کرداند
ما را از کروهی که کتاب او باشد در ایمان و بر کرداند از حوض کوثر و حال انکه باشند ریان و تقبل نماید
از جمیع ما و صبر او و ثابت باشد او را بر صراط قدمها انه المنعم ذو الاحسان فالحمد لله الذی هدانا
لهذا وما کنا لنهتدی لولا ان هدانا الله این اعتقادات این ضعیف است که بعون الله المتعال بدلایل
عقلی قطعی و شواهد نقلی ثابت کرده ام و دو رساله در دست دادم که مینویسم یکی بسیار مبسوط
و یکی متوسط نه بان تطویل ملال و نه با اختصار مخل در تحقیق و توضیح این مطالب مذکوره
جناب اقدس الهی بعنایات خود توفیق اتمام هر دو شفقت فرماید و این را همینه بحول الله و قوته که
ایمان مایه سعادت ابدیست و تزلزل ان موجب شقاوت ابدی و سبب ظاهر در عقاید و اعمالست در دنیا
نامکنت اقل مطالع نفس را میبرد و اگر برادم دست بیافت متاعهای دیگر را میبرد و اگر کسی نجات از عقبات
خواهد باید دست از سفینه نجاة اهل بیت اطهار ندارد چنانچه در قران مجید فرموده است قل
ان کنتم تحبون الله فاتبعونی یحببکم الله و فرموده است ما اتاکم الرسول فخذوه و ما نهیکم عنه فانتهوا
و حدیث مثل اهل بیتی کمثل سفینة نوح من رکب فیها نجی و من تخلف عنها غرق و هلک از معتبرات عامه و خاصه
است و حضرت پیغمبر صلی الله علیه و اله فرموده که من از میان شما میروم دو چیز عظیم در میان شما میگذارم
اکر با ایشان تمسک جوئید و متابعت ایشان نمایید هرکز کمراه نشوید یکی کتاب خدا و یکی اهل بیت من و
این دو تا از هم جدا نمیشوند تا در حوض کوثر بمن وارد شوند و بعضی کتب را اهل بیت فهمیده اند و
اهل بیت فرموده اند که ما از میان شما میرویم و احادیث ما در میان است رجوع براویان و عارفان
احادیث ما کنید پس تقصیر و کوتاهی در امر عبادت نموده و سلوک ایشان را صراط مستقیم بهر جهت
نند

شده و مراد از کلام معجز نظام فاذا حکم بحکمنا فلم یقبل منه فانما بحکم الله استخف الحدیث عبارت از علما باحکام
ایشانست نه مطلق راوی اگرچه غیر عارف باشد چنانچه در عنوان حدیث شریف عرف احکامنا فرموده است
پس نظر بایات کریمه و اخبار متواتره خلاصی از عقبات بمتابعت ایشانست چه ایشان علیهم السلام معصوم
از خطا و لغزش میباشند غیر ایشان اگر بالفرض خوب باشند بحسن متابعت ایشان شده اند و عباد الله صالح
بطاعت و تقلید ایشان شده اند که کسی بگوید فلان صوفی یا متصوف هیچ گفته اگر حرف او بالفرض خوب
هم باشد تقلید او از این جهت که حرف اوست مذموم است با اینکه اگر حرف و کلام حق صحیح داشته
باشد البته ماخوذ است از مشکوة نبوت و ولایت ایشان اگر شیعه اند تقیة نسبت بامام علیه السلام نداده اند
و اگر از اهل سنت اند که سرقت کرده از جمع علوم فی بی بجود نسبت میدهد که این تحقیق از من است
والله العظیم و بالله الکریم که اگر کسی ارسطو و افلاطون کردد در علم معقولات و اگر ابلیس و
بلعم باعورا و فخر رازی شود در علم جزئیات یا اینکه مثل ناصر خسرو یا دیگری از امثال او عمر بسیار
در عبادت و پیشه در کوهها و مغارها فردا و حیدا مشغول ریاضت شود بی توسل بائمه اطهار
صلوات الله علیهم اجمعین و استفاضه فیض از ان رؤسای اخیار بقرب الهی فایز نخواهد شد و
چون مرکبان سرسخت خود را بکوه و تیه خواهد انداخت و هلاک کرده حاصل کار نباشد مگر بعد از
حق بیت بی عنایات حق و خاصان حق :: کر ملک باشد سیه هستش ورق :: پس باید
بحول الله و قوته سعی و اهتمام در متابعت قول و فعل و حال ایشان نمود و از زمره من کان فی
هذه اعمی فهو فی الاخرة اعمی و اضل سبیلا بیرون امد و بعد از انکه صاحب بصیرت شد افعال و اقوال
او همکی حسنه میشود و از ذکر الهی غافل نمیکردد و داخل در مصداق ایه شریفه و من یعش عن ذکر
الرحمن نقیض له شیطانا فهو له قرین نمیشود پس باید از این مزرعه دنیا تا بتوانیم بفضل الله
و کرمه در صدد جمع اوری زاد و راحله سفر اخرت باشیم و جناب اقدس الهی همکی را بصیرت کامل عنایت نماید
شفقت فرماید که با بصیرت کامل ضروریات این سفر پر خطر را مهیا و اماده نمائیم و جناب اقدس
الهی از جهت راه نمائی بندگان و معرضان از حق میفرماید که من اعرض عن ذکری فان له

معیشةً ضنكاً ونحشره یوم القیامة اعمی و هرچند از تبیین و توضیح عقاید ظاهر و هویدا است که
ضعیف اصول متصوفه خبیثه ردیه را باطل وکم فضیلت اند لیکن من باب الاحتیاط تصریح باعلم
منها هم بینا میبریم وما النصر الا من عند الله العزیز الحکیم از کتاب حدیقة الشیعه منقولست که مذاهب
صوفیه بسیار است و بعضی گفته اند که چهار مذهب اصلست و باقی فرع وان چهار مذهب حلولیه است
دوم مذهب اتحادیه است سیم مذهب واصلیه است چهارم مذهب عشاقیه است و بعضی گفته اند
که اصل چهار را و بجای واصلیه و عشاقیه وحدتیه و تناسخیه شمرده اند و بعضی گفته اند که
اصول مذهب ایشان شش است و تلقینیه و زراقیه را بران چهار که اول مذکور شد افزوده اند و بعضی
گفته اند هشت است و وحدتیه را بران گفتن هشت که مذکور گشت زیاد کرده اند و بعضی گفته اند
که اصل دو بوده است پس جمعی از متاخرین صوفیه مذهبی دیگر اختراع کرده اند و از ایشان [illegible]
وان قایل بودنست بوحدت وجود پس بنابر قول ان جماعت سه مذهب اصل مذهب صوفیه
خواهد بود بغیر آنچه مذکور شد دیگر قولها هست اما حق اینست که از جمله مذاهب صوفیه
دو مذهب اصلی است و باقی فرع وان دو مذهب یکی قایل شدن است بحلول دوم قایل شدن باتحاد
و بیشترین این گروه در باطن تناسخی و ملحد و دهری بوده اند و بعضی از ایشان بظاهر نیز بتناسخ و الحاد
قایل شده اند و سید مرتضی رازی علیه الرحمة در کتاب تبصرة العوام مذاهب صوفیه را دو جا که
و هو عقا زیاده از شش قسم شمرده اما در کتاب فصول التامه که بعد از آن بعربی تصنیف کرده و قایل
بان شده که اصل مذاهب صوفیه از دو مذهب بیشتر نیست و بسیاری از فروع ان دو مذهب را
ذکر کرده است و در ان کتاب انتهی کلامه ضعیف معروض میدارد که آنچه در کتاب نهج الحق از علامه رحمه الله
تصریح باو شده است آنست که حلول و اتحاد را نسبت داده ابعضی عامه وگویا از شیعه کسی معتقد هیچ
یک نبوده با وجود آنکه از شیعه البته باو قایل نیست بدیهی البطلان است منتهی ابهم بطلان
هر دو ذکر مینماییم اما بطلان حلول چه او عبارت است از اختصاص شیء با دو شیء بحیثیتی که اشاره
بعضی الموجب و بعضی لشیء از جهتی دیگری که متمم بجل است و حال میشود جوهر باشد مثل صورت
جسمیه

جسمیه و نوعیه میشود عرض باشد و دو قسم حال انحاء اقدس الهی منتفی و قول باو کفر است گوییم که اگر
واجب تعالی حال باشد در محل محتاج خواهد بود باو در وجود یا در تشخص ممکنست و نیز چون بدلیل
توحید ثابت است که دو واجب محالست پس اگر محلی از برای او باشد باید ممکن باشد پس واجب
تعالی محتاج خواهد بود در وجود یا تشخص بممکنی که معلول و مخلوق او است بواسطه یا بلا واسطه
و این محالست چه علت در وجود و تشخص مقدم است بر معلول و مستغنی از واست اما بطلان اتحاد
پس اولا واینست که آنچه از کلام محققین ظاهر میشود اتحاد را بر سه قسم معنی اطلاق میکنند
اول گردیدن شیء بشیء دیگر بدون انضمام امری و این معنی حقیقی اتحادست ثانی صیرورت شیء است
بشیء دیگر بطریق استحاله یعنی زایل شود از شیء اول امری و منضم شود باو امری دیگر اعم از آنکه
ان زایل و منضم جزء ذات باشند مثل گردیدن آب هوا یا صفت خارج از ذات باشند مثل گردیدن ابیض
اسود ثالث صیرورت بطریق ترکیب است یعنی از اول چیزی زایل نشود بلکه امری منضم شود باو
و ثانی متحقق شود و اطلاق اتحاد باین دو معنی بطریق مجاز است و اتحاد بجمیع معانی حقیقی محالست
و معنی اول فی نفسه نیز محالست نه اتصاف واجب بان جایز است و نه ممکن و اتصاف ممکن بدو
معنی اخیر جایز است و محال بودن اتحاد بمعنی اول را بعضی بدیهی میدانند و دلیل مشهور عام
بر ابطال اتحاد اینست که هرگاه دو شیء یکی شود یا هر دو موجود هستند یا یکی موجود وان دیگری موجود
نیست یا آنکه هیچ کدام موجود نیستند بلکه ثالثی هم رسیده است بنابر اول اتحاد نخواهد بود
بلکه دو تا خواهند بود نه یکی و این خلاف فرض است و بنابر ثانی باز اتحاد نخواهد بود چه اتحاد موجود
با معدوم معقول نیست و بنابر ثالث باز اتحاد نخواهد بود بلکه ان دو تا برطرف شده و ثالثی
بهم رسیده است پس اتحاد محالست و این دلیل محل بحث است چه بنابر اول که هر دو موجود باشند
مسلم نیست که منافاتی با اتحاد داشته باشد چه ممکن است که هر دو موجود باشند بیک وجود
متحد باشند در ذات حاصل آنکه دو وجود و دو ذات وجود واحد و ذات واحد میگردد وجود مطلب

بدیهی است درواقع منتقض ان دلیل ومنتقض جواب بحث مذکور نشده اند و دلیل بر اینکه واجب الوجود
متحد بغیر شود اند شد قطع نظر ازین دلیل عام کرده اینست که اگر واجب الوجود متحد شود با غیر لازم
میاید امکان واجب یا وجوب ممکن واستحاله این بدیهیست بنا بر ملازمه انکه نظر بدلیل توحید
دو واجب محالست که متحقق شود پس لا محاله هر موجودیکه هست جز ذات واجب تعالی ممکن خواهد بود
بنابراین موجودی که متحصل شود از اتحاد واجب با ممکن اگر ممکن است امکان واجب لازم خواهد
بود واگر واجب است وجوب ممکن وچون واجب الوجود مرکب نیست والا محتاج باجزا خواهد بود
وصفات زایده هم ندارد بادله کثیره عقلیه ونقلیه پس اتحاد بطریق استحاله باین جناب محال است
واتحاد بطریق ترکیب مستلزم احتیاج وامکان اوست اگر او جزئی صوری مرکب باشد ومستلزم صفت
زایده است اگر محل جزء دیگر باشد وعبارات بعضی از صوفیه مشعر است بحلول چنانچه نصاری قایلند
بحلول در عیسی وکلام بعضی از رواة احادیث هم مشعر است باو مثل فرات بن احنف که گفته است
عفیق که فرات زاهد و تارک دنیا بود ونقل کرده است از بعضی مشایخ کوفه که او نقل نموده اند
که گفته است محمد صلی الله علیه واله چیزی از قدیم بود لهذا او را نسبت داده اند بغلو و تفریط
در قول محقق مجلسی گفته است ظاهر میشود باین کلام که او از متصوفه بوده است و ممکن است
که صوفی بوده باشد و مرادش بوده باشد مرتبه فنا فی الله و بقا باشد چنانچه از عبارات
بعض مجلسین از اصحاب مثل یونس بن عبد الرحمن وغیر او این امر ظاهر میشود وغرض اینست اولی توقف
دراو نه قبول روایات او ونه حکم بتکفیر وتفسیق او بهر حال اگر مراد ایشان از حلول واتحاد این
معنیها است که مذکور شد دلیل عقلی ونقلی بر استحاله ان قایم است واگر معنی دیگر اراده میخواهند باید
بیان شود تا استحاله وامکان ان معلوم گردد والله الموفق والمعین واما واصلیه جماعتی
میباشند از متصوفه که میگویند برای ما وصول بحق هم رسیده است نماز وروزه وسایر عبادات از جهت قرب
باوست از جهت ما که وصول حاصل شده لغو است بلکه حجاب است وتکلیف بما نیست علامه رحمه الله
نقل

نقل نموده است در کتاب نهج الحق که در روضه سید الشهدا علیه السلام بجمعی برخوردم که مذهب ایشان
بود صاحب مجلی هم در ان کتاب نقل مینماید که در جیل در عتبه از ارض نجف بجمعی کسی برخوردم
مجادله ومباحثه که در میان ایشان اتفاق افتاده نقل نموده که بالاخره الشیخی از صاحب مجلی
مغلوب وملزم گردیده این ضعیف هم ملاقات نموده ام بعضی را که مزایا باین رتبه گشته بتهاون
تکالیف ظواهر شرعیه بوده اند وحتی در اعتبار میدانسته اند لیکن اکابر صوفیه هم منکر و
جارح این قبیل اشخاص هستند تفسیق بلکه تکفیر ایشان مینمایند البته اگر منکر اصل وجوب صلوة
وزکوة وامثال انها ذلک باتحقق شرایط معتبره باشند شبهه در کفر ایشان نیست واما غسل ضمنی
نقل از انها نموده اند که انها میگویند که انبیا بغیر سبحانه مشغولند وخلق را بخدا میخوانند
تکلیف پس ایشان بانمیمانند از حق بجهت نبوت وهر چه خلق را دعوت دارد باطل است پس نفی
انبیا ورسل التفات باید کرد وتکلیف باید شد وضعیف معروض میدارد که قول ایشان
هم سخیف وباطل است چراکه نبوت ومتحمل شدن مشقتهای او چون بحکم وامر الهی شده است از افضل
عبادات است وموجب زیادتی قرب الی الله وفایده میشود ومخلوقات هم در مقید طبیعت مقید
ودر محبس اسفل سافلین محبوس اند بر انها لازم است که سعی واهتمام تمام در استخلاص خود
نمایند وبی وجود هادی وقاید خروج وانکه حرکت بسمت علو ممکن نیست پس بر همه خلق
لازم است که تسلیم احکام جناب مقدس نبوی صلی الله علیه واله را نمایند تا از حضیض کثافت
وقوت هیولانیه بیرون امده باوج مرتبه لطافت اعلی درجه روحانیت فایز گردند واگر
قبول تکالیف جناب نبوی را نه نمایند کافرند واز اسلام بی بهره اند حقیقة واما تناسخیه
فرقه چندند بعضی منکر جناب اقدس الهی میباشند وعالم را ونفوس را قدیم میدانند بعضی
بتوحید قایلند لیکن منکر بهشت وجهنم در نشاء دیگر میباشند ومیگویند که ارواح
در همین عالم اجساد در میزنند وعالمی غیر عالم اجسام نیست جامی گلشن راز میگوید نظم
تناسخ زان سبب کردند باطل ؛ که او از تنگ چشمی گشته حاصل ؛ تنگ چشمی بعضی بجهت عدم

اقرار ایشانست بخدا و فرقهٔ دیگر بجهت محض دانستن عالم را بجهت عالم و منکر معاد شده اند گفته است
امام فخر رازی در فرق میانهٔ مسلمین و اهل تناسخ اینست که مسلمین میگویند بحدوث ارواح و رد
شدن ایشان بابدان نه درین عالم بلکه در آخرت و تناسخیه قائلند بقدم ارواح و رد شدن
آنها بابدان درین عالم و انکار مینمایند آخرت و بهشت و جهنم را عبارت او و دلالت دارد که اهل
تناسخ از فرق مسلمین نیست و یقین چنین است بلا شبهه و اما مسئلهٔ وحدت وجود در ضمن سه
فصل این مطلب واضح میشود فصل اول باید دانسته شود که آنچه از تصریحات این طایفه ثابت
است که اول کسی که از صوفیه تصریح بوحدت وجود نمود و او مبتدع آن گردید و گفت که وجود مطلق
جناب اقدس الهیست محی الدین اعرابیست و بر این حرف اکثر علما بلکه بعضی از این طایفه نیز او را
تکفیر نمودند زیرا که کلام او را حمل نمودند بر اینکه جناب اقدس الهی را کلی طبیعی و امثال او میدانسته اند
و ممکنات را افراد او میدانند و بعضی از متصوفه این قول را اختیار نموده اند از احادیثی که شیخ
کشی در مذهب یونس بن عبد الرحمن نقل نموده ظاهر میشود که یونس هم در زمانی قایل باین
قول بوده بعد از مشرف شدن او بخدمت امام علیه السلم رجوع نموده و صاحب مقامات عالیه
گردیده بمرتبه که حضرت در شأن او گفته سلمان این عصر است با آنکه در سند روایات ضعف
هست بخلاف احادیث مدح که معتبر اند و بنا بر این قول باینکه وجود عین واجب است و غیر او بلیس
بجزئی و انتشار منبسط شده بر هیاکل موجودات و ظاهر شده است در آنها و خالی نیست از
شیء از اشیا بلکه او حقیقت و عین همه اشیا میباشد و امتیاز میانه اشیا بتقیدات
و تعینات اعتباریه میباشد و این طایفه متمسک بدلیل عقلی و نقلی و کشف خود گردیده اند
اما دلیل عقلی ایشان انست که گفته اند که جایز نیست اینکه جناب اقدس الهی عدمی یا معدوم
باشد و او ظاهر است و همچنین نمیتواند ماهیت با وجود باشد اعم از اینکه وجود قید باشد
یا علت باشد چه اولی مستلزم ترکیب و ثانی مستلزم احتیاج است و هیچ یک لایق واجب الوجود
نیست پس معین شد که واجب الوجود باید وجود باشد و وجود خاص نمیتواند باشد چه
اگر

اگر خصوصیت با مطلق باشد در واجب ترکیب لازم می آید و اگر معروض فقط باشد احتیاج است چه بدیهیست که مقید
محتاج است بمطلق و لازم می آید از ارتفاع مطلق ارتفاع هر وجود خاص پس باتحاد اینکه او تعالی وجود
مطلق باشد جواب از او اینست که این قول مؤدای او اینست که حقیقت واجب تعالی موجود نیست و
اینکه هر ممکن حتی قاذورات واجب الوجود باشند تعالی عما یقول الظالمون علوا کبیرا چه وجود مطلق
مفهوم کلی است و کلی بما هو کلی و من حیث هو هو غیر متحقق است در خارج بلکه موجود بودن او از جهت
متحد بودن اوست با افراد پس اصل در موجودیت افراد است نه طبیعت کلیه و شکی در اینکه موجودات که
آنها افراد وجود مطلقند نیست پس لازم می آید باین اینکه افراد واجب الوجود باشند نه مطلق و
آنچه توهم نموده اند از احتیاج خاص بعام باطلست بلکه امر بعکس است زیرا که عام محتاج است بخاص در وجود
خود چه شیء مادام که متعین نشود موجود نمیشود بلی هرگاه عام ذاتی از برای خاص باشد
محتاج است خاص باو در تقرر معنای خود و محدود شدن مفهوم او در عقل نه در خارج پس عام
محتاج است بخاص در وجود و خاص محتاج است بعام در ذهن هرگاه عام ذاتی او باشد و هرگاه عارض باشد
که مطلق محتاج باو نیست و جواب دیگر آنکه اگر وجود بحت بمنزلهٔ کلی طبیعی باشد نسبت بافراد
لازم می آید که اگر معانی حقیقیه نفس الامریه کاذب و لا بعض باشد بیانش آنکه در مبحث علل ثابت
مبین است که علت فاعلی عبارت از موقوف علیه وجود معلول است از خارج ذات او بعنوان فیض و امساک
نه در ذات معلول بعنوان اصول و نه در داخل ذات بعنوان ترکیب و چون این دانسته شد گوئیم پس
درین هنگام نتواند بود که کلی طبیعی با منزلهٔ کلی طبیعی علت موجدهٔ افراد خود باشد بعنوان فیض
چنانکه ظاهر است و نتواند که هر فرد از او علت فرد دیگر باشد متعاکسا و الا دور محال لازم آید
و نتواند بود که هر فرد از او علت فرد دیگر باشد لا متعاکسا و الا تسلسل آید یا ترجیح بلا مرجح و
کاذب و لا بعض بودن معانی نفس الامریه بدیهی البطلان است پس کلی طبیعی بودن وجود از محال خواهد
بود اما کتاب و سنت را که دلیل آورده اند الکتاب هُوَ الاَوَّلُ وَ الآخِرُ وَ الظّاهِرُ وَ الباطِنُ که مقصد حضرت است
وَمَا رَمَيْتَ اِذْ رَمَيْتَ وَلٰكِنَّ اللهَ رَمٰى اِنَّ الَّذِينَ يُبَايِعُونَكَ اِنَّمَا يُبَايِعُونَ اللهَ يَدُ اللهِ فَوْقَ اَيْدِيهِمْ و

السنة اللهم انت الاول فليس قبلك شيء وانت الآخر فليس بعدك شيء وانت الظاهر فليس فوقك شيء وانت
الباطن فليس دونك شيء وجواب آنست که هيچ استبعادی باينها نيست زيرا که اين عبارت حصر از برای
نفی کمال وجود از ماسوی است بالمعنی بابلغ وجهی نه نفی اصل وجود چنانکه فرموده‌اند لا صلوة الا بفاتحة
الکتاب وفرموده لا ايمان لمن لا امانة له وامثال آن در کتاب وسنت بسيار است واين توجيه تاويل نصوص
نيست چنانکه گمان برده‌اند بلکه حمل نصوص است بر کمال بلاغت ودر عرف چون اهتمام بامری رسالت تخصيص
مي نمايند ميفرمايند که دست او دست من است مقصود حقيقت مجازيست که ابلغ از حقيقت است وچون فعل
از اندازه قدرت فاعل که عبد صاحب جاه مملوک مذرت کامله است زياده بوقوع آيد والتفات وتوجه
آن مالک قادر در آن فعل مرعی باشد مالک را ميرسد که بگويد اين فعل را من کرده‌ام نه تو اين سخن را
هيچ دلالت نيست بر اتحاد فعل ونه بر اتحاد ذات حاشا وکلا که فعل عبد مملوک عين فعل مالک مقتدر
بود يا ذات او عين ذات او اين جماعت مذاق انبيا را عليهم السلام نفهميده‌اند که مدار دعوت انبيا بر اثنينيت
وجود او وعبديت وعبارات ايشان از توحيد واتحاد وقرب وورود از تکلفات بارده است با اينکه در احاديث
شده از ائمه اطهار صلوات الله عليهم وارد است ان الله خلو من خلقه وخلقه خلو منه وکل
ما وقع عليه اسم شيء ما خلا الله فهو مخلوق وحديث در آخر رساله مذکور خواهد شد واين حديث
نيز دليل قوی بر بطلان قول اين طايفه ميباشد اما دعوی کشف ايشان آنست که ميگويند که هرگاه
کسی متوجه شد بجانب حقتعالی به توبه کامله وتفريغ قلب بتخليه از جميع تعلقات دنيويه وقوا نفس
عليه باد و بجمعيت ومواظبت برياضت وذکر دوام بدنی فکر وتقسيم خاطر وتفرقه عزيمت منع و
تفضل ميکند باو خدای تعالی وميمايد باو اشيا را کما هی واين نور ظاهر ميشود در باطن نزد ظهور
طوری ورای طور عقل ومستبعد نيست وجود چنين طوری ورای طور عقل اطوار کثيره هست که نمی شناسد
آنها را مگر الله تعالی ونسبت عقل باين نور مثل نسبت وهم است بعقل وهمچنانکه حکم ميکند عقل
بصحت چيزی که وهم ادراک او را نمی نمايد مثل وجود موجودی که نه خارج عالم ونه داخل
باشد همچنين حکم ميکند اين نور کاشف بصحت بعض امور که ادراک نمی نمايد او را عقل مثل
وجود

وجود موجودی که نه خارج عالم باشد ونه داخل باشد همچنين حکم ميکند اين نور کاشف بصحت
بعض امور که ادراک نمی نمايد او را عقل مثل وجود موجودی وجود حقيقی بسيط که محيط بر جميع باشد
ومنبسط وساری در کل باشد اما جواب از کشف شدن اين مرتبه آنست که علاء الدوله سمنانی
در مکتوبی که بشيخ عبد الرزاق کاشانی نوشته گفته آنست که روزی چند در اوايل سلوک باين
مقام افتادم وخوش آمد مرا اين مقام وليکن از اين مقام گذشتم يعنی چون از بدايت ووسط
مقام مکاشفه در گذشتم وبنهايت مقام مکاشفه رسيدم غلط بودن آن اظهر من الشمس بمن
معلوم شد ودر عقب آن مقام يقينی پيدا شد که شک را در آنجا مدخل نيست وهمچنين شيخ
احمد فاروقی که ملقب بمجدد الف ثانی ميباشد واز اکابر اين طايفه وصاحب تصانيف کثيره است
گفته است که کمينه را اين قسم معرفت در اوايل حاصل شده بود وبکليه خود را متوجه شهود
وحدت در کثرت ميبافت بعد از مدتی جناب اقدس الهی مرا از اين مرحله نجات داد واين شهود
مسلک حلول نصاری ميباشد پس هر چه بنظر قلب وروح ومسرح کاشفه مينشيند آن همه را
بحقيقت کلمه لا نفی آن بايد کرد پس شهود وحدت در کثرت نيز شايان نفی گشت وهر چه شايان
نفی است از آنجناب اقدس منتفی است وشهود اين طايفه در پرده اسما وصفات است بحکم خفا
مرآت صفات از آنجا مختفی ميگردد وحکم بعدم آنها ميکنند واگر شهود ايشان از اين پرده
بعيد ميشد صفات را جدا ميديدند حکم بوجود آنها ميکردند وهمين سبب است در حکم کردن ايشان
بوحدت وجود زيرا که شهود ايشان از پرده نه برآمده است بلکه در پرده ماسوی است لا جرم ماسوی
از نظر ايشان بتمامه مختفی گشته است وآن اختفا بحکم عدميت آن رسانيده است انتهی کلامه پس
قايل اين قول جناب اقدس الهی را از تنزيه معرا ساخته بلکه لازم آورده اتصاف حق را بصفات
ممکنات تعالی عن ذلک علوا کبيرا وبعضی محققين قطع کرده‌اند که شيخ محيی الدين قايل باين طريق
نيست چرا که در مقدمه کتاب فتوحات مکيه بر اعتقاد خود استدلال ميکند وميگويد که موجود
بذاته من غير افتقار الی موجد يوجده بل کل موجود سواه مفتقر اليه فی وجوده فالعالم کله

موجود به وهو موجود بنفسه لا امتناع لوجوده ولا نهایة لبقائه بل موجود مطلق مستمر قائم
بنفسه واین کلامیست طویل الذیل ودران اثنا میفرماید که تعالی الله عن الحوادث او یحلها
واین غایة تنزیه است متضمن انکه وجودی که نزد ایشان حقیقت حق تعالی است مغایر است بالذات
با وجودی که محیط اکوانست بطریق اضافه وعلاقه وضعی وباین جهت است که جمع کثیر از محققین
معنی وحدت وجود را بطریق دیگر تحقیق نموده اند که این مفاسد لازم نیاید **فصل دویم**
در طریق ذوق المتألهین بدانکه این طایفه وجود را واحد میدانند وموجود را متعدد
واین طریقه را ذوق المتألهین منسوب ساخته اند وبنابراین مذهب انبساط وعروض وجود
ومخالطه او با تعینات لازم نمی آید تا مفاسد سابقه لازم آید ومیر سید شریف وملا جلال دوانی
وقاضی نور الله خود اختیار این قول را نموده وعلامه حلی در کتاب احقاق الحق منسوب
ساخته وشیخ بهاء الدین عاملی رحمه الله در کشکول ومحقق خفری ومولانا محقق اردبیلی
در حاشیهٔ الهیات وغیر ایشان از محققین اختیار این قول را نموده اند وهمین قول را
بمحیی الدین عربی در شرح مصباح الغیب ودر مجالس المؤمنین نسبت داده اند بلکه صدر المحققین
در اسفار گفته است که اکثر حکما که بعد از ملا جلال آمده اند این قول را اختیار نموده اند
وتحقیق این مذهب استدعا مینماید رسم دو مقدمه **مقدمهٔ اولی** انکه حقایق کسب نمیشود از
قبل اطلاقات عرفیه وگاه است که اطلاق میشود لفظی در عرف بمعنا که مساعدت نمیکند با او
دلیل بلکه حکم بخلاف او میکند واز برای این نظایری میباشد از انجمله لفظ علم است که
اطلاق میشود در عرف بمعنی مصدری که دانستن ودانش ومرادفات ایشان از چیزهای که
موهم میشود بودن او را از قبیل نسب وفکر صایب ونظر ثاقب اقتضا میکند اینکه او هیچ
نیست بلکه حقیقت او صورت مجرده است وبسا باشد که جوهر باشد مثل علم بجوهر مثل ذات انسان
که میگویند علم هر مقوله از آن مقوله است وبسا باشد که قائم بنفس خود مثل علم
نفس بذات خود از آن نظایر است که تعبیر نموده اند از فصول جوهریه بالفاظی که موهم میشوند
انها

انها که فصول از امور اضافیه میباشند عارض این جواهر یا امور عدمیه میباشند مثل قول
معلم اول در حد کم متصل اینکه او چیزیست که ممکن باشد اینکه فرض کرده شود در او اجزائی که
متلاقی شوند بر حدود مشترکه ودر حد قطب اینکه او قابل بودن اشکالست بسهولت ودر
حد انسان حیوانیست که مدرک کلیات باشد ودر حد هیولی که جوهریست مستعد با انکه تحقیق انست
که فصول از قبیل نسب واضافات وامور عدمیه نمیباشد چه جزو جوهر نمیباشد الا جوهر
مقدمهٔ ثانیه که صدق مشتق بر شیء اقتضا نمی نماید قیام مبدأ اشتقاق را بان شیء هر چند که
عرف لغت موهم این باشد تا بمرتبه که تفسیر نموده اند اهل عربیه اسم فاعل را بچیزی که دلالت میکند
بر چیزی که قائم است با و مشتق منه واین کلام دور است از تحقیق چرا که صدق حداد بر زید بسبب بودن
حدید است موضع صناعة او چنانچه شیخ وغیره با و تصریح کرده اند وصدق مشمس بر اب بسبب نسبت
اوست بشمس بتسخین نمودن شمس او را بجهت مقابلهٔ شمس با و نه بجهت قیام مبدأ اشتقاق با و
شخص حداد یا با آب وهرگاه مرتسم شد صورت این دو مقدمه در ذهن تو پس بدان اینکه جایز است
که بوده باشد وجودی که مبدأ اشتقاق موجود است امری که قائم باشد بذات خود واو حقیقت واجب الوجود
باشد ووجود غیر او عبارتست از انتساب این غیر بوجود پس میباشد موجود اعم از این حقیقت
از غیری که منتسب است با و واین مفهوم عام امر اعتباریست که شمرده شده است از معقولات ثانیه
وگردیده است اول بدیهیات واگر کسی بگوید چگونه متصور میشود بودن این حقیقت موجود حال
اینکه این حقیقت عین وجود است او را چگونه تعقل کرده میشود بودن موجود اعم از این حقیقت وغیر
او جواب میگوئیم نیست موجود وانچه متبادر میشود به فهم وتوهم مینماید عرف او را از بیکر بوده باشد
مغایر وجود بلکه معنای او آن چیزیست که تعبیر میکند از او بفارسیه هست ومرادفات او پس
هرگاه فرض کرده شود وجود مجرد از غیر که قائم بذات باشد میباشد وجود از برای نفس خود
پس میباشد موجود ووجود قائم بذات خود چنانچه هرگاه صورت مجرده قائم باشد بذات خود
میباشد علم بنفس خود پس میباشد علم وعالم ومعلوم وهمچنانکه هرگاه فرض کرده شود مجرد

حرارت انفار میباشد حاره وحرارت واگر کسی بگوید چگونه متصور میشود این معنای اعم
میگوئیم ممکن است اینکه بوده باشد معنی احد الامرین از وجود وانچه منتسب میشود باو
انتسابا مخصوصا ومعیار او اینست که میباشد مبدا اثار وممکن است که بوده باشد معنی عام
ما قام به الوجود اعم از اینکه وجود قائم بنفس اعم از اینکه وجود قائم بنفس باشد پس میباشد
قیام وجود باو وقیام شئ بنفسه ولازم نمی اید از بودن اطلاق قیام باین معنی مجاز اینکه
اینکه بوده باشد اطلاق موجود باو مجاز پس وجودی که مبدا اشتقاق است امر واحد
موجود فی نفسه است او حقیقت خارجیه است وموجود اعم از او وانچه منتسب باوست میباشد
وحاصل کلام اینست که هرگاه نظر کنیم در وجودی که مشترک است میان موجودات پس میدانیم
اشتراک او نیست اشتراک من حیث العروض بلکه من حیث النسبة پس ظاهر شد اینکه وجودی که
منسوب باو جمیع مهیات امریست قائم بذات غیر عارض مر غیر او واجب الذات همچنانکه هرگاه
نظر نمائیم بر مفهوم حداد ومشمس توهم مینمائیم در بادی نظر اینکه حدید وشمس مشترک اند میان
افراد خود شان پس متفطن شدیم اینکه ایشان نیستند مشترک بحسب عروض بلکه بحسب نسبت بود
پس ظاهر شد اینکه توهم عروض باطل است وانچه توهم نمودیم عارض مشترک پس در واقع او غیر
عارض است بلکه امریست قائم بذات واین افراد را نسبتی هست باو ونیست در اینجا دو شمس ودو حدید پس
هرگاه نسبت داده شود وجود حقیقی بانسان مثلا حاصل میشود مفهوم موجودی وهرگاه نسبت داده شود
بفرس پس موجود دیگر هم میرسد وهکذا پس معنی قولنا الواجب موجود انه وجود ومعنی قولنا
موجود او الفرس یا غیر این دو تا موجود اینکه از برای او نسبتی است بواجب تعالی اینکه قولنا
وجود زید ووجود عمرو بمنزله قول ما اله زید واله عمرو میباشد مفهوم موجود در بین
هنگام اعم از وجود قائم بنفس واز امور منتسبه باو بنحوی از انحا ودلیل بر حقیت این مذهب
انچه ذکر کرده اند اینست که هر مفهومی که مغایر است مر حقیقت وجود را مثل انسان مثلا مادام
که منضم نشده است باو وجود بوجهی از وجوه در نفس الامر نمیباشد موجود قطعا ومادام که ملاحظه
ننماید

ننماید عقل انضمام وجود را باو ممکن نیست حکم بر بودن او موجود پس هر مفهومی که مغایر است
وجود را پس او در بودنش موجود در نفس الامر محتاج است بغیر او که وجود باشد وهرچه محتاج است
در بودنش موجود بغیر خود پس او ممکن است زیرا که نیست معنای از برای ممکن مگر انچیزی که محتاج است
در بودنش موجود بغیر خود چه این غیر موجد باشد از برای او ویا وجود باشد از برای او پس
هر مفهوم که مغایر است مر وجود را ممکن است ونیست شئ از ممکن بواجب پس نیست شئ از مفهومات
مغایر مر وجود واجب الوجود وحال انکه ثابت شده است به برهان اینکه واجب موجود است پس او نمیباشد
مگر وجود انچنانکه او موجود است بذاته ومستغنی است در بودنش موجود از غیر ذات خود اگرچه
متبادر از لفظ موجود بحسب لغت ما قام به الوجود است چه ممتنع انچیزیست که برهان او را میرساند
نه غیر او وچون واجب است که واجب تعالی جزئی حقیقی متعین بنفس قایم بذات باشد واجب است
که وجود نیز از جهت بودنش واجب همچو باشد پس نمی باشد وجود مفهوم کلی تا ممکن باشد افراد
برای او افراد پس او جزئی حقیقی است که نیست در او امکان تعدد وانقسام وقائم است بذات خود
ومنزه است از اینکه بوده باشد عارض مر غیر خود را پس میباشد واجب وجود مطلق که معرا است
از تقیید وانضمام بغیر وبنابراین متصور نمیشود عروض وجود بماهیات ممکنه پس نیست معنای
بودنش موجود ممکن مگر اینکه از برای اوست نسبتی مخصوصه بحضرت وجود قائم بذات واین نسبت
بوجوه مختلفه وانحاء شتی میباشد که متعذر است اطلاع بر ماهیت انها پس موجود کلیست
وهرچند که وجود جزئی حقیقی باشد همچنین ذکر نموده است محقق شریف ملخصا وانچه ذکر را
نموده است بعض مشایخ ایشان واکثر است لا یعلمه الا الراسخون فی العلم ومتابعت نموده است او را
محقق دوانی واکثر متاخرین وفرموده است محقق لاهیجی در کتاب شوارق که مخفی نیست که این قول
مناسب مذهب متکلمین است چه انها قایلند بر بودن وجود را صاحب افراد حقیقیه واما بر مذهب
حکما پس وارد می اید باو اینکه بودن وجود موجود بالذات ومستغنی در بودنش موجود از غیر
ذات خود مستلزم است مر وجود قائم بذاتی که ممکن نیست بوده باشد قائم بماهیتی از ماهیات و

نیست نسبة در بودن او واجب الوجود و این لازم نمی آید که نبوده باشد وجودی غیر از اینکه قائم
ثابت بماهیات ممکنه و اینکه بوده باشد هر حقیقه قائم بذات خود و انچه ذکر کرده است از وجوب
بودن وجود جزئی حقیقی او مسلم است در وجود حقیقی که قائم بذات خود باشد و ازین لازم
نمی آید که مفهوم وجودی که او کون در اعیانست کلی نباشد و از برای او افراد حقیقی که بعضی
ازو قایم بذات خود باشد و بعضی قایم بماهیات ممکنه نباشد انتهی کلامه و وارد می آید بر
اصل مطلب نیز اموری چند اول انکه نبودن وجود واجب تعالی و وجود جمیع ماهیات از جوهر و
عرض غیر صحیح چه بعضی افراد موجودات متفاوتند بحسب ماهیت با اینکه بعضی متقدمند
بر بعضی بوجود و تعقل نمیشود تقدم بعضی بر بعضی بوجود با بودن وجود در جمیع واحد وحده
حقیقیه و اگر عذر بیاورند که تفاوت بحسب تقدم و تاخر نیست در وجود حقیقی بلکه در نسبت
و ارتباط انهاست باو باینکه بوده باشد نسبت بعضی از انها بوجود حقیقی اقدم از بعضی دیگر
جواب میگوئیم نسبت از حیثیت که نسبت است امر عقلی است حاصل نمیشود و تفاوتی در او نیست فی نفسها
بلکه باعتبار شیئیست از منتسبین پس هرگاه منسوب الیه شیء واحدی باشد و ماهیة منسوب واحد
که بحسب ذاتش اقتضا نمیکند شیء از تقدم و تاخر و نه اولویة را نیز از برای افرادش بانسبه
به بعضی از جهت عدم حصول و علیت انها فی الخص اصل خود پس انجا حاصل نمیشود امتیاز بعضی
از ماهیة واحده بتقدم و تاخر در نسبة بواجب امر دویم که نسبت ماهیات به باری تعالی اگر
اعتباری باشد لازم می آید بودن جاعل بجعل صاحب ماهیة بلکه صاحب ماهیات متعدده متخالفه با انکه
ثابت شده است که نیست ماهیتی از برای او تعالی سوای وجود و اگر بوده باشد نسبت میان ماهیات و واجب
تعلیقی که تعلق شیء بشیء فرع وجود و تحقق هر دو میباشد پس لازم می آید اینکه بوده باشد از
برای هر یک از ماهیات وجودی متقدم بر انتساب و تعلق انها زیرا که نیست شبهه در اینکه حقایق
ابتهانیست عبارت از تعلق بغیر خود چه ما بسیاری را که تصور میکنیم ماهیات انها و شک داریم
ارتباط و تعلق انها بحق تعالی بخلاف وجودات زیرا ممکن است اینکه کشف شود که هویات انها
مغایر

مغایر تعلقات و ارتباطات انها نیست چه ممکن نیست اکتناه بنحوی از انحاء وجود مگر از جهت علم
بسبب او امر سیم اینکه معنای که ما میفهمیم از وجود بدیهی است و او مشترک است میانه
موجودات و اطلاق میشود موجود بر ماهیات باعتبار معنای اعتباری و ان معلوم بالبدیهة
نیز اینکه ماهیات متصف اند باو و اتصاف حقیقی و انکار او و دفع امان میباید از بدیهه عقل
پس هرگاه مراد ایشان این باشد اینکه این معنی نیست قائم بممکنات حقیقة یا اینکه نیست در واقع
معنی اعتباری پس مکابره صرفه است و اگر انکار نکرده اند این را و اعتراف دارند باو لکن گفته اند
اینکه از برای ممکنات علاقه میباشد با واجب که باان علاقه میگردند بحیثیتی که منتزع
میشود از انها این معنی بدیهی و موصوف میشوند باو پس نمیباشد مذهبی دیگر سوای مذهب
مشهور از حکماء متاخرین که قایلند باینکه وجود ممکن انتزاعیست و وجود واجب عینی است
چه او بذاته مصداق است از برای حمل وجود بخلاف ممکنات چه ایشان قایلند که اتصاف
ممکنات بوجود بسبب علاقه علیه و معلولیة است پس قول باینکه وجود در ین طریقه
واحد شخصی است و موجود کلیست و متعدد دون طریقه دیگر بلا وجه است پس از ین بیان ظاهر
شد که این طریقه با اینکه مختار جمعی از محققین است محل تامل است و صدر المحققین رحمه الله
در کتاب اسفار علاوه بر این ایرادات قریب باین ایراد وارد نموده است لیکن چه مضایقه کل میسر
لما خلق له در صورتی که فیما بین دو فاضل عظیم الشان مثل شیخ مفید و سید مرتضی طاب ثراهما
که استاد و شاگرد باشند در صد یا دویست مسئله در اصول دین چنانچه محقق مجلسی از ابن طاوس
رحمه الله نقل نموده است اختلاف باشد مع ذلک هیچ یک یکدیگر را تکفیر ننمایند در میانه
علمای دیگر با اختلاف مشرب البته کمال اختلاف هم میرسد چنانچه از مبدأ تا معاد اکثر مطالب
محل نزاع و اختلاف شده است امید وار از فضل و کرم جناب اقدس الهی انکه دلالت همگی را مستوی
دارد و اجر جزیل و ثنای جمیل زیاده بر قدر استحقاق بکل عنایت فرماید ای عزیز قول متکلمین
در مسئله وجود باطلست و در کتب مشهوره مثل حکمة العین و تجرید و شروح و تعلیقات انها

بطلان و فنا او در کمال ظهور است قول حکما هم محل تامل است چنانچه محقق مدقق مولانا
رجبعلی و قاضی سعید قمی و میرزا حسن قمی بعنوان مفصلی در کتب و رساله خود متوجه
فنا انها گردیده اند و ضعیف هم در بعضی نوشتجات خود متوجه تزییف و ابطال انها شده ام
و قول ایشان تمام موافقست بنابر اصالة ماهیت و او اینست که وجود مشترک لفظیست میان واجب
ممکن و وجود ممکن مشترک معنوی است در میانه وجودات ممکنات یعنی وجود بدیهی التصور امر
واحد و معنی واحدیست و مختلف و متکثر میشود بتکثر موضوعات که ماهیات ممکنه باشند چنانچه
محقق طوسی در تجرید فرموده که و یتکثر بتکثر الموضوعات و اختلاف و تباین موجودات ممکنه
بمحض اضافه است مثل وجود زید و وجود عمرو و اختلاف و تباین ایشان بمحض اضافه وجود
بدیهی التصور است بزید و عمرو و اضافه سبب اختلاف شده و در فصل اینده بنابر اصالة وجود
که حق و مختار است بیان این مطلب باتم بیانی و احسن وجهی انشاء الله تعالی خواهد شد فصل

سیوم در بیان وحدت وجود بدو طریق طریق اول اینست که جمعی فرموده اند که اشیا بر دو
قسم است واجب الوجود و ممکن الوجود اول علت است و ثانی معلول و واجب الوجود موجود است
بوجود اصلی حقیقی و ممکن موجود است بوجود غیر اصلی رابطی انتسابی غیر حقیقی و در این باب تمثیلات
چند ذکر کرده اند که از هیچ یک از ان تمثیلات علم بکنه وحدت هم نمیرسد شاید هر یک از یک
وجه اگر مشابهتی مصداق دارند اما از وجوه دیگر بسیار دور اند و مقصود از همه اینست که مخلوقات
فی نفسها هالک و معدوم اند و وجود ایشان از انست که مربوط میباشند بوجود حقیقی و ان
وجود عارضی بسبب اینست و ربط باو بهم رسیده است او است نور حق و ظهور مطلق و باوست ظهور
هر شئ و اوست منبع خیرات و جاعل حقایق از مجردات و مادیات پس جمیع انچه در عالم امکان میباشد
صادر است از او و فایض است از نزد او چنانچه فرموده است لا اله الا هو خالق کل شیء و اوست نور حقیقی
و چنانچه نور حسی باعث ظهور اشیا میشود ظهور احساسی پس همچنین این نور حقیقی سبب است
از برای ظهور حقایق اشیا و خروج انها از لیس ظلمانی به ایس نورانی ظهور حقیقتا بلکه نیست

نیستی

نیستی میانه ایشان اصلا چه ظهور نور حسی نیز بسبب نور حقیقی میباشد چه ماعدای نور حقیقی
معلول اند مر نور حقیقی را و مستند اند بسوی او و مربوط اند باو و اگر اشیا را ربط باو نبوده
لازم بود که متحقق نشوند اصلا و مایوس باشند از استشمام رایحه وجود پس او در غایه نورانیت
و ظهور تر است بحیثیتی که نمیرسد با دنی مرتبه نورانیت او عقل عقلا و معرفت عرفا چنانچه
وارد شده است در بعض ادعیه ماثوره یا نور النور یا خفیا من فرط الظهور و ضعیف معروض
میدارد که تعداد نمودن این مذهب با مذهب ایمه از مذاهب در وحدت وجود مناسب بلکه
صحیح نیست چه قایل باین دو قول از برای ممکنات وجود مغایر و مباین وجود واجبی قایل است
غایتش اینست که وجودی که در ممکنات اثبات میکنند وجودیست ضعیف در رنگ سایر صفات ممکن
علم ممکن را در جنب علم واجب تعالی چه مقدار است و قدرت حادثه را در جنب قدرت قدیمه چه اعتبار
همچنین وجود ممکن در جنب وجود واجب تعالی لا شئ محض است جای ان دارد که ناظر بواسطه
تفاوت مراتب این دو وجود در شک افتد که ایا اطلاق وجود بر این دو فرد بطریق حقیقت
یا اطلاقا و بر یک فرد بطریق حقیقت و بر فرد دیگر بطریق مجاز و بعضی شق ثانی اختیار نموده اند
و اطلاق وجود بر وجود ممکن بر سبیل تجوز دانسته اند لیکن مشرب انبیا علیهم السلام و خواص
خواص ایشان اینست که ممکنات هم موجودند حقیقة و غیریت و مباینت در وجود هست نه
اینکه هر دو را از اقسام مطلق وجود بدانند و باشتراک معنوی حقیقی وجود میانه هر دو قایل
باشند و تفاوت افراد و مراتب وجود را راجع بصفات و اعتبارات وجود بدانند نه چنین بلکه
تفاوت را راجع بحقیقت و ذات وجود میدانند تا یک حقیقت مشترکه حاصل نشود طریقه

دوئم انست که اکثر محققین گفته اند که جناب باری تعالی وجود بحت و انیت محض است و
در ان مرتبه اسمی و رسمی و نعتی نیست بلکه کل در ان مرتبه مستهلک اند و ان مرتبه را بعضی تعبیر
بمجهول مطلق نموده اند باعتبار انکه خبری از او نمیتوان داد و هیچ عقل عقلا و معرفت عرفا و
بصیرت کامله انبیا صلوات الله علیهم اجمعین باین مقام نمیرسد و نظر باین مقام است که گفته اند ام

یری اثره ولا یری عینه و این مرتبه را حکما وجود خاص میگویند و عرفا اورا وجود بشرط لا و
احدیت ذاتیه صرفه و ابطن کل باطن و غیب الغیوب نامیده اند و جمیع انبیا و عرفا و حکما با اختلاف
مشارب ازین مرتبه خبری و علمی ندارند چگونه خبری و علمی توان داشت که اگر خبری یا
علمی بان مرتبه رسد محدود و محاط خواهد شد تعالی الله عن ذلک و فی الکافی عبد الرحمن
بن ابی نجران قال سألت اباجعفر علیه السلام عن التوحید فقلت اتوهم شیئا فقال نعم غیر معقول
ولا محدود نعم تصدیق است که واقع شده است موقع جمله یعنی توهم و تصور بکن شیء را که معقول
بذات مقدسه خود نیست و محدود باجزاء حقیقیه مثل ماده و صورت نیست و محدود
بحدود عقلیه و حسیه نیست چه اگر این وجه او را تصور و توهم نموده باشد که محدود
و معقول است حق جل معتقد نشده بلکه او را شریک با مخلوقات ساخته و اشاره فرموده است
باو بقول خود که فما وقع وهمک علیه من شیء فهو خلافه لا یشبهه شیء ولا تدرکه الاوهام
کیف تدرکه الاوهام وهو خلاف ما یعقل وخلاف ما یتصور فی الاوهام انما یتوهم شیء
غیر معقول ولا محدود یعنی منحصر است طریقه معرفت او باینکه توهم کرده شود اینکه او شیء است
بحقیقة شیئیه موجود است در خارج لذاته و عارض نمیشود او را وجود و شیئیت و ملحق
نمیشود او را صفات و نه کیفیه و غیر باشد معقول بکنه قطعا و نه محدود است بحدی اصلا و
نه منعوت بصفات ممکنات و نه مشابه بچیزی از مخلوقات است و جناب سرور اولیا و
سید اوصیا فرموده است و لا تحوی الاوهام تحجب الغیوب الیک فاعتقد منک محدودا فی
عظمتک و خلاصه کلام این طایفه است که چونکه میباشد حق سبحانه از حیثیت ذات و
حقیقت در حجاب عزت و نیست نسبتی میانه او و میانه ماسوی پس میباشد خوض در او از
جهت و تشوق بطلب او باعث تضییع وقت و طلب مطلق بغیر ممکن و از این جهت است که جناب
اقدس الهی بلسان الرحمة ارشاد فرموده است و یحذرکم الله نفسه والله رؤوف بالعباد و مرتبه دیگر
از وجود نیست که فعل و ظل او وجود است و جمیع نعوت جمالیه و جلالیه در او مندرج میباشند
نه مثل

نه مثل اندماج جزء در کل یا مظروف در ظرف بلکه مثل اندراج لازم در ملزوم مثل اندراج نصف
بودن و ثلث بودن و ربع بودن در واحد عددی پیش از انکه جزو دو و سه و چهار شود یعنی
عدد یک را چون ملاحظه کنی قبل از آنکه جزو شود نصف دو بودن در او مندرج است و پیش
از آنکه جزو سه شود ثلث سه بودن در او مندرج است و همچنین است احاطه وجود منبسط بما سوی
و نسبت این وجود باو مثل نسبت شعاع و ضوء شمس است باو چنانچه شعاع شمس منبسط است بر موجودات
حسیه این وجود هم منبسط است بر جمیع موجودات و عموم او بر سبیل کلیه نیست بلکه نحو دیگر است
برای انکه وجود محض محصل و فعلیت است و کلی اعم از انکه طبیعی بوده باشد و یا عقلی مبهم است و محتاج
است در تحصیل وجود خود بانضمام شیء دیگر تا آن شیء متحد با وجود و حصول او بشود و وحدت
وجود وحدت عددیه نیست که مبدا اعداد بشود برای اینکه این وجود منبسط بر هیاکل ممکنات
و بر الواح ماهیات منضبط نیست در وصف خاص و منحصر نیست در حد معین از قدم و حدوث
و تاخر و کمال و نقص و علیه و معلولیه و جوهریه و عرضیه و تجرد و تجسم بلکه موجود است
بذات خود از جاعل و منشی خود و جمیع حقایق خارجیه منبعث از ذات اویند و اظهار شئونات
و تطورات اویند و او اصل عالم و فلک حیات و عرش حقیقی رحمانست و در عرف عرفا حقیقة
الحقایقش میگویند و گفته اند که او متعدد است در عین وحدت بتعدد موجودات با قدیم
زمانی قدیم است و با حادث حادث است با معقول معقول و با محسوس محسوس و بابراعتبار توهم
شده است که کلیت اما نیست و عبارات از بیان انبساط او بر ماهیات و اشتمال او بر موجودات قاصر است
مگر اشاراتی نموده اند بر سبیل تمثیل و تشبیه و باین سبب ممتنع است از وجودی که داخل
تحت اشاره و تمثیل نیست که آن مرتبه احدیه صرفه ذاتیه باشد چه او داخل تحت اشاره
و تمثیل نیست مگر از قبل آثار و لوازمش و از این جهت گفته اند که نسبت این وجود بموجودات
عالم نسبت هیولای اولی است باجسام شخصیه از وجهی و نسبت جنس الاجناس است باشخاص
و انواع مندرجه تحت او و این تمثیلات مقرب اند از وجهی و مبعد اند از وجوه و این وجود عین

وجود انتزاعی عام بدیهی است باعتبار آنکه وجود انتزاعی از معقولات ثانیه و مفهومات اعتباریه است
و در کلام ایشان تصریحات بسیار هست بوجود خارجی وجود منبسط و این وجود بمنزلهٔ شعاع شمس
ذات احدیت است و ظل آن ذات است و احدیت صرفه منزه و مقدس است از نقص و تعلق و تقید
و تنزل و تغیر و ترقی و غنی الذات من جمیع الجهات میباشد و وجود منبسط بوجهی متعلق و متقید
بتعینات و تطورات و تنزلات و صعود میباشد پس هر جا که کلام ایشان مشعر بر ثبات و لا تغیر است
مراد ایشان ذات اقدس غنی الذات مباین الذات است از مخلوقات و هر جا که مشعر بر تعینات
و تطورات و صعود و نزول میباشد مراد ایشان ذات فلا فی الذات این وجود است که بتجلی ساری در جمیع
ممکنات است و گاه است که اطلاق وجود مطلق که مراد ازو در اصل وجود بشرط لا است باین وجود
چون باعث صدور و منشأ ظهور شده است میکنند چنانچه اطلاق شمس بر شعاع میکنند
میگویند در عرف آفتاب تا منزل آمده است یا نه و فلان لباس را با آفتاب پهن کن ظاهر است که
مراد شعاع آفتاب است نه خود آفتاب و بعد از فرق و ملاحظهٔ مراتب وجود مفاسد شنیعه
این طایفه لازم نیاید چه هویت ساریه فعل حق است و فعل مباین فاعل است و در مرتبهٔ او معدوم است
نه ذات احدیت است و فرق است در اینکه بگویند او شود یا ازو شود و نظر باین دو مرتبه است که
یکی گفته   جملهٔ عالم شو و پیشم عیان   و نقود در عالم نمی یابد نشان   و دیگری گفته
گاه خورشید و گهی عنقا شوی   گاه کوه قاف گه دریا شوی   نه تو آن باشی نه این در ذات خویش
ای برون از وهمها و ز بیش بیش   و بر صاحب فطانت مخفی نیست که چون تشخصات و تعینات
افراد انواع مندرجه تحت الحیوان را رفع کنیم افراد هر نوعی در وی جمع شوند و چون ممیزات
آن انواع را که فصول و خواص اند رفع کنیم همه در حقیقت حیوان جمع شوند و چون ممیزات
حیوان و آنچه با او مندرج است در تحت جسم نامی رفع کنیم همه در جسم نامی جمع شوند و چون ممیزات
جسم نامی را و آنچه با او مندرج است تحت الجسم رفع نماییم همه در حقیقت جسم جمع شوند و چون
ممیزات جسم را و آنچه با او مندرج است تحت العقول و النفوس رفع کنیم در حقیقت جواهر
جمع

جمع شوند و چون مابه الامتیاز جوهر و عرض را رفع نماییم همه یعنی در وجود منبسط اوست پس
منه المبدأ و الیه العود تمام شد و از این وجود باسامی متعدده تعبیر واقع شده است بعضی بعقل
اول و بعضی باو تعبیر نموده اند و در حدیث وارد است که اول ما خلق الله الماء و بعضی بحق مخلوق به
و بعضی بنفس رحمانی تعبیر کرده اند و رحمتی وسعت کل شیء که در قرآن است و برحمتک التی وسعت
که در دعای کمیل است و برحمتک التی مننت بها علی جمیع خلقک که در دعای سمات است
حمل باو نموده اند و از او تعبیر بنور الله هم نموده اند چنانچه در قرآن مجید است و اشرقت الارض
بنور ربها و از جناب پیغمبر صلی الله علیه و آله روایت نموده اند که فرمود ان الله خلق الخلق فی
ظلمة ثم رش علیهم من نوره الحدیث و خلق در این خبر بمعنی تقدیر است و تقدیر سابق بر ایجاد است
و رش نور کنایه است از این افاضه وجود بر ممکنات   همه روشن بنور او باشند
هر چه باشند نور او باشند   و مراد از ظلمت عدم است و ظلمت بر سه قسمت عدم و جهل و
ظلمت محسوس و دفع ظلمت محسوس بضوء شمس و نور قمر و باضاءهٔ نار است و زوال ظلمت جهل بنور
معرفت کامله است و لیس ظلمت عدم بافاضه وجود است و محققین گفته اند مراد از وجه الله که
در قرآن مذکور است همین وجود منبسط است مثل آیهٔ شریفه کُلُّ مَنْ عَلَیْهَا فَانٍ وَیَبْقَی
وَجْهُ رَبِّکَ ذُو الْجَلَالِ وَالْإِکْرَامِ   و اَیْنَمَا تُوَلُّوا فَثَمَّ وَجْهُ اللهِ و کُلُّ شَیْءٍ هَالِکٌ اِلَّا وَجْهَهُ
بنابر اینکه ضمیر وجهه راجع بذات احدیه باشد نه بشیء و در دعای کمیل فرموده است و بوجهک
الباقی بعد فناء کل شیء و احادیث کثیره در بصائر الدرجات و توحید کافی و صدوق در تفسیر
وجه وارد است که وجه الله پیغمبر خدا و ائمه هدی صلوات الله علیهم میباشند و اول ما خلق الله
نوری و روحی هم که ما نحن فیه است پس بنابر این باید مراد از وجود منبسط انوار و ارواح مطهره
حضرات عظام علیهم السلام باشد و بعضی گفته اند که حدیث اول ما خلق الله الماء محمول است بوجود
عالم جسمانی لیکن حق چنانچه بعضی دیگر گفته اند که مراد از ماء عنصری نیست چنانچه در
آیه شریفه وَجَعَلْنَا مِنَ الْمَاءِ کُلَّ شَیْءٍ حَیٍّ ماء ظاهری نیست و الا لفظ کل علی الظاهر منتقض

خواهد شد بملائکه مقربین و بطبقه ناریکه بجمیع افلاک و عناصر دیگر پس گفته اند آنچه بعلم
کنایه است از ماده جسمانیات از جهت قبول بودن او تشکلات را بسهولة و او میباشد اول
مخلوق از عالم اجسام چنانکه عقل اول اول موجودات است از عالم ارواح لیکن بعبارت
که اشاره باشد بوجود منبسط و منافاتی با حدیث اول اول ما خلق الله العقل ندارد چه عقل
اول نسبت بموجودات متعینه و ملایمت دارد با این توجیه آنچه وارد شده است ان الله اول ما
خلق الله جوهرة فنظر الیها بعین الهیبة فذابت اجزاؤه فصارت ماء فتحرک الماء وطغى فوقه
زبدا وارتفع منه دخان فخلق السموات من ذلک الدخان والارضین من ذلک الزبد باینکه
بوده باشد جوهر اشاره باین وجود منبسط اعنی حق المخلوق به بزبان این طایفه که او هم
مبدعات و مادیات جمیعست و بسوی او اشاره است بقول او کانت السموات والارض رتقا و
دو بیان اجزاء بعد النظر بعین الهیبة اشاره است بورود تعینات و تقیدات و فتق بعد اینکه بود
رتق و در آیه شریفه باید ملاحظه و تامل نمود که فرموده است سبحان الذی بیده ملکوت کل
شیء والیه ترجعون پس حق الهی میباشد و ملکوتی و شیئی که مراد از شیء عالم شهادت
باشد اگر ملکوت را اعم از عالم عقل و نفس و [illegible] عبارت از وجود منبسط میشود و در
آیه شریفه صدور اشیا از حق و رجوع بعضی ببعض و رجوع کل بحق مذکور است و هر یک از عوالم
مذکوره غیر متناهی است و ما یعلم جنود ربک الا هو و در آیه شریفه عم یتساءلون عن النبأ
العظیم ولقد رای من آیات ربه الکبری از شیر اولیاء علی مرتضی علیه و علی اولاده الطاهرین
الاف التحیة والثناء مرویست که فرموده و الله لیس لله آیة اکبر منی و لا نبأ اعظم منی و
آن حضرت فرموده است انا اسم الله الاعظم و خیار ائمه اثنی عشریه طاهره فرموده اند که نحن والله
الاسماء الحسنی التی لا یقبل الله من العباد عملا الا بمعرفتنا و در دعای کمیل فرموده است و باسمائک
التی ملأت ارکان کل شیء دلالت است باینکه اشیا مظاهر اسماء الهی میباشند و در احادیث
سابقه تصریح شده بود که اسماء حسنی ائمه اطهار میباشند پس عالم بنور ایشان
قیام

قیام خواهد شد داشت و همان نور محمدی است که فرموده که کنت و علی نورا بین یدی الله قبل
ان یخلق الخلق بیت هر دو یک مظهر ز نور حق اند : اولین جلوه ظهور حقند : و در حدیث
است که فرموده اند انا من الله والکل منی و در روایت دیگر والجملة منی و در روایت دیگر نحن
صنایع الله والخلق صنایع لنا و از جهت این مرتبه البیان است که فرموده است خصصت بفاتحة الکتاب
و خواتیم البقرة و از این جهت فیض وجود بجمیع عوالم میباشند از ارواح و اجسام و مجموع اینها مربوب
اویند نه باین معنی که مستقل اند در آن امور بلکه محل فعل و مشیت الهی میباشند چنانچه فرموده است
وما تشاؤن الا ان یشاء الله و از قبیل آهن سرخ کرده با آتش اند فی المثل که بالذات آهن سرد است
و کیف بسبب قرب آتش محل فعل آتش که حرارت و اضائه است گردیده پس فاعل بالحقیقه جناب احدیت
که او فعل از آن محل خاص ظاهر میشود و این ارواح طاهره و مطهره بالذات عدم محض اند با فاضه
او محل و مظهر افعال او شده اند و از جهت بشریه و جسمانیه ایشانست که جناب احدیت تنبیه بآن
فرموده است قل انما انا بشر مثلکم یوحی الی و قال الله تعالی لما قام عبد الله فرموده تا اینکه تنبیه کند
باینکه او مظهر کمالات الوهیت است چنانچه حضرت صادق علیه السلام فرموده اجعلوا لنا ربا
نؤوب الیه ثم قولوا فی فضلنا ما شئتم و عن امیر المؤمنین صلوات الله و سلامه علیه است که نزلونا
عن الربوبیة ثم قولوا فی فضلنا ما شئتم و فرموده است وما رمیت اذ رمیت ولکن الله رمی
پس اسناد رمی را بخود نسبت داده چه آنجناب محل ظهور فعل او بوده و در دعای کمیل فرموده است
بنور وجهک الذی اضاء له کل شیء پس این فقره صریحست که باشیاء [illegible] که عبارت از وجود
باشد افاضه شده است و در این فقره شریفه رد صریح است بر مذهب ذوق المتألهین چه
اینها قایل بقیام وجود باشیا نیستند و همچنین مشعر است برد قول متصوفه چه اینها قایل
بعدم وجود نیستند و حال آنکه لفظ اضاء مشعر است بعدم [illegible] و محدث علامه مولانا محمد باقر
مجلسی رحمه الله در کتاب حیاة القلوب و جلاء العیون حدیث بسیار طولانی از ابن عباس
رضی الله عنه از حضرت امیر المؤمنین علیه السلام نقل نموده مضمون آن حدیث علی وجه الاجمال

است که اول صادر از واجب تعالی نور محمدیست صلی الله علیه و آله و از آن نور دوازده حجاب خلق
شد که مراد از دوازده حجاب الله بعلم ائمه اثنی عشر اند و از آن نور سایر اشیا از یکصد و
بیست و چهار هزار پیغمبر و جمیع ملائکه و بهشت و جهنم و عرش و کرسی و لوح و قلم و سموات و
ارضین و ما بینهما خلق شده است و خلاصه این حدیث است که کل اشیا بعضی بلا واسطه و بعضی
بواسطه از نور محمد صلی الله علیه و آله خلق شده اند و در اخبار وارد شده است که جناب
محمد و آل او تعلیم ملائکه نمودند تسبیح و تهلیل را و حضرت باقر علیه السلم فرمودند که جبرئیل
نازل شد بمحمد صلی الله علیه و آله و گفت یا محمد بخوان پیغمبر فرمود که چه بخوانم جبرئیل گفت
اقْرَأْ بِاسْمِ رَبِّكَ الَّذِي خَلَقَ یعنی خلق نورک القدیم قبل الاشیاء و در روایت شده است در خصال
از جابر بن عبد الله گفت عرض نمودم به پیغمبر صلی الله علیه و آله اول چیزی که خدا خلق کرد چه
بود پس فرمود نور پیغمبر تست یا جابر پس خلق کرد از و هر چیز را پس نگاه داشت او را در مقام خوف
انقدر که میخواست پس گردانید او را چهار قسم خلق کرد عرش را از قسمی و کرسی را از قسمی و حمله
عرش را از قسمی و خزنه کرسی را از قسمی و نگاه داشت قسم چهارم را در مقام خوف انقدر که میخواست
پس گردانید او را چهار جزء تا اینکه فرمود منفطر شد از ین نور یکصد و بیست و چهار هزار قطره
و از قطره پیغمبری خلق شد پس متنفس ارواح انبیا و خلق نمود از نفس ایشان ارواح اولیا
و شهدا و صالحین را احادیث باین مضمون بسیار است و من حیث المعنی متواتر است و متالهین حکما
و محققین عرفای این امت مرحومه بعد از ایمان بمضمون اخبار مذکوره و غیرها باعتبار
حسن متابعت نبی مطلق و نور ولایت ولی مطلق و الهامات هذه عینی قلبی نموده اند و
در رسایل و کتب خودشان مشاهدات قلبیه هذان را انضما و تزاسان نموده اند و خلاصه مشا
ایشان این است که جمیع موجودات مظاهر نبی و ولی و ایشان بلا واسطه محل فعل الهی میباشند
پس معنی کلام ایشان این است که احدی مظهر اسم الله باشد نشده است الا محمد و آل او صلوات الله
علیهم و همه انبیاء بتوسط ایشان بمراتب عالیه که باید برسند رسیده اند و فاضل محقق مولانا
عبدالرحیم

عبدالرحیم دماوندی در بعضی از رسایل خود آورده است که باین فقیر سند این مناجات بچند واسطه
از عارف محقق میرزا حسن قمی رسیده است که میرزا مرتبی که مذکور میشود مسند ساخته است
از جناب حضرت امیر المؤمنین علیه السلم که در نزد فخر خاتم الانبیا صلوات الله علیه و آله
میخوانده اند و در اوایل عمل باین مناجات واقعه دیدم که در آن واقعه کشف شد برای فقیر
صحت این مناجات با فوایدش و آن مناجات اینست که ذا اول العدد و بعضی از نسخ بدل ذا هذا
است و بعضی از نسخ هو و صاحب لا اید و نورک الذی ظهرت به غواش العدم و بواسق الظلم
و جعلته منک و بک و علیک و الیک دالا و دلیلا روحه نسخة الاحدیة فی اللاهوت و جسده صورة
معانی الملک و الملکوت و قلبه خزانة الحی الذی لا یموت طاوس الکبریاء و حمام الجبروت
انتهی کلامه رحمه الله و از تحقیق مسطوره معلوم شد که اشتراک وجود میانه واجب و
ممکن اشتراک لفظی است چرا که وجود ممکن فعل واجب و ظل اوست و مباینت و غیریت میانه
غیر فعل و فاعل ظاهر است و اشتراک او در ممکنات اشتراک معنوییست پس نزد جمعی که مختار
محققین حکما و متکلمین است اینجاست چنانچه معلم اول گفته که الواحد المحض هو علة الاشیاء
و لیس کشیء من الاشیاء و معلم ثانی گفته است که وجوده تعالی خارج عن وجود سایر الموجودات
و لا یشارک شیئا منها فی معناها اصلا بل ان کانت مشارکة ففی الاسم فقط لا فی المعنی المفهوم
من ذلک الاسم و همچنین سایر حکما از ین قبیل کلام بسیار دارند و باید دانسته شود که از هیچ
یک انبیاء علیهم السلم نرسیده است که دعوت بایمان تشبیه نموده باشند و خلق را ظاهر خالق
گفته باشند و همگی در کلمه توحید در نفی ارباب ما دون او سبحانه متفق اند قال الله تبارک
و تعالی قُلْ يَا أَهْلَ الْكِتَابِ تَعَالَوْا إِلَىٰ كَلِمَةٍ سَوَاءٍ بَيْنَنَا وَبَيْنَكُمْ أَلَّا نَعْبُدَ إِلَّا اللَّهَ وَلَا نُشْرِكَ بِهِ شَيْئًا
وَلَا يَتَّخِذَ بَعْضُنَا بَعْضًا مِنْ دُونِ اللَّهِ فَإِنْ تَوَلَّوْا فَقُولُوا اشْهَدُوا بِأَنَّا مُسْلِمُونَ و مدار
دعوت ایشان بر تنبیه است شنیده ام که بعضی گفته اند که پیغمبران بواسطه قصور فهم
عوام اسرار توحید را پوشیده و مبنای دعوت را بر غیر و غیریت کرده اند و وحدت را پوشیده اند

و مبنای دعوت را بر غیر دعوت کرده اند و وحدت را پوشیده اند تا بکثرت دلالت نموده اند این
سخن نامسموع و غلط است چه پیغمبران علیهم السلام احق اند بر تبلیغ آنچه نفس الامر است هرگاه
نفس الامر موجود یکی بود و غیر او را وجود نباشد چرا پوشیده داشته اظهار خلاف نفس الامر
نمایند علی الخصوص احکامی که بذات و صفات و افعال واجب الوجود تعالی و تقدس تعلق داشته
باشد گو کوته نظران در فهم او قاصر باشند نمی بینیم که متشابهات قرآنی و آنچه در احادیث آمده است
از متشابهات چه جای عوام که خواص نیز در فهم آن عاجزند مع ذلک در اظهار آن ممنوع نشده اند
و غلط عوام مانع اظهار آن نگشت و آنچه از برای ترقی سالک بمقامات عالیه ضرورست توحید
شهودیست نه توحید وجودی یعنی سالک را باید مطلوب و مقصود غیر از یک ذات مقدس امری دیگر
نبود و بالمره التفات او از ما سوی قطع شود تا شرک طریقت مندفع گردد در روز که ملحوظ آفتاب
باشد و ستاره ها دیده نشود دفع دوبینی حاصل شده است هر چند هزاران از ستاره ها موجود
باشند مقصود آنست که التفات بغیر آفتاب نباشد ستاره خواه موجود باشد خواه معدوم
بلکه گوییم که کمال در صورتیست که اشیاء موجود باشند و سالک از شدت گرفتاری که بمطلوب
حقیقی خود داشته باشد بهیچ چیز التفات ننماید و هیچ چیز در دیده بصیرت او نیاید و اگر اشیا
بهیچ وجه موجود نباشند فنا از که متحقق شود و فانی از که بود و اینکه بعضی گفته اند که
اعتقاد بتوحید وجودی در سلوک از جمله مهمات است کلامیست غیر مطابق واقع توحید
شهودی که عبارت از نسیان ما سوی است در کار است تا فنای کلی متحقق شود و گفته است بعضی
اکابر این طایفه تواند بود که سالک از بدایة تا نهایة کار سیر نماید و از علوم توحید
وجودی هیچ بروی ظاهر نشود بلکه نزدیکست که انکار این علوم را نماید و گفته است نیز بعضی
راهی که بر سلوک ظهور این معارف سلوک میسر شود اقرب است از آن راهی که متضمن
این ظهور بود و ایضا سالکان این راه اکثر ایشان بمطلوب که مقام فنای کلی باشد نمی رسند و
روندگان این راه اکثر شان در راه میمانند و بتوهم اتحاد ظل گرفتار میباشند و از اصل محروم
می شوند

می شوند و این معنی را بتجربها معلوم ساخته است و الله سبحانه ملهم الصواب و سیر فقیر هر چند براه ثانی
میسر شده است و از ظهورات علوم و معارف توحید وجودی حظی وافر یافته اما چون عنایت خداوند
جل شانه شامل حال بوده که بسیر محبوبی داشته بوادی و مفاوز راه را بامداد و فضل و عنایت قطع
نموده است و از کمال کرم او را از ظلال گذرانیده باصل رسانیدند و چون معامله میسر شد آن افتاد
دید که راه دیگر اقرب بوصول است و اسهل بحصول الحمد لله الذی هدانا لهذا و ما کنا لنهتدی
لو لا ان هدانا الله انتهی کلامه پس حاصل این سخنها این شد که در سلوک نسیان ما سوی شرط است
نه اعدام ما سوی و دید ما سوی باید مفقود باشد و هم منحصر واحد گردد چنانچه گفته اند نزد آنها
در نظر اغیار و غیر است اگر در مسجد که این عین دیر است بلکه تا در نظر غیر می آید از ریا و سمعه
کسی بیرون نرفته است این است که در احادیث بجهة شدت امر باحتراز از او فرموده اند تا بمرتبه که
فرموده اند که ریا مخفی تر است در قلب بنی آدم از مورچه کوچک سیاه در سنگ سیاه در شب تار است
نمی دانم اشخاصی که مطلق قدم در سلوک نگذاشته اند و از قطع مسافت مقامات صرف بی خبرند
بچه جهت تقلید این اشخاص را می نمایند تقلید در مسائل شرعیه فرعیه مجتهدین را باید کرد و
بآن تقلید از جانب شارع علیه السلام مأموریم و بتقلید در اصول دین خصوص همچه مسئله غامضه
البته کسی مامور نیست سهلست که موجب کفر و زندقه و الحاد میشود چنانچه شنیده بلکه دیده ایم
نعوذ بالله من شر الشیطان و ایمانی که بتقلید انبیاء و اوصیا حاصل شود او ایمان با استدلال است
نه تقلید زیرا که صدق ایشان بمعجزه قاهره باهره ظاهر شده است تقلید غیر معتبر است که در ایمان تقلید آباء
و امثال خود را نماید اللهم ارنا الحق حقا و ارزقنا اتباعه و ارنا الباطل باطلا و ارزقنا اجتنابه
بحرمة محمد و آله الطاهرین صلوات الله علیهم اجمعین رجوع بمقصود نموده بمطلب بدانکه این وجود
لا بشرط که فعل الله مسمی است در نزد عرفا باسماء بسیار مثل مقام ولایت کلیه مطلقه و مقام او
ادنی و مقام سر و مقام عظمت و حقیقت الحقایق و نور الانوار و نقطه و مقام وحدت چنانچه خبر
فرموده است و ما امرنا الا واحدة و تنزل الملائکة و الروح من امر ربهم من کل امر و کذلک اوحینا

الیک تدعا من امرنا وایجاد واعدام وانچه بین الایجاد والاعدام از برای نظام تقیید واطلاق
سلسلهٔ وجود کلا او جز ضرور افتاده قایم باوست واوست قایم بحق چنانچه فرموده اند یا من
انقاد لعظمته کل شیء یعنی مقول شیئیت کردن اشیا در ایجاد وفانی نمودن انها در اعدام تقلب
پیشها بتعظیم امر اوست که مطلق موجودات فی ذواتهم عدمند تا رای بتردد ادخوان وامر او نمی توانند
نمود که والشمس والقمر والنجوم مسخرات بامره الا له الخلق والامر تبارک الله رب العالمین بیت
بانداز النفاق زنده وار دارد فر بینش را اگر بازی کند در دم فرو ریزند قالبها چه ذوات موجودات
من حیث المجموع بجهر ذاتیت ذاتی جود او عدما ازلا وابدا مقهور و مغلوب این سلطنت وامر میباشند
والله غالب علی امره وهو القاهر فوق عباده وسلطنت حق را جلالیست که هیچ چیز با او نمیتواند
بود که بود و نه بود هر دو در جنب کبریا حق یکسانست که کان الله ولم یکن معه شیء وانکه
عارف گفته الان کما کان حق گفته زیرا که در آن مقام همه اشیا معدوم ومستهلک اند چنانچه
ما ثورا کرده در تفسیر الله اکبر منع فرموده که مراد اکبر من کل شیء باشد که در انجا شیء کجا بود
بلکه معنا او اکبر من ان یوصف است واما معیة وجودیه بجهة معیة قیومیت اوست با همه اشیا که
ما یکون من نجوی ثلثة الا هو رابعهم ولا خمسة الا هو سادسهم ولا ادنی من ذلک ولا اکثر
من ذلک الا هو معهم اینما کانوا ثم ینبئهم بما عملوا یوم القیمة ان الله بکل شیء علیم ودر کافی
از حضرت صادق علیه السلم روایة کرده اند در تفسیر این آیه که مراد انست که جناب اقدس الهی با ایشانست
باحاطه علم نه بذات خود زیرا که اماکن محدود اند بحدود اربعه پس اگر بذات با انها باشد لازم آید
محدود بودن او و همه چیزها را از عدم بدید آورده نگاه میدارد تا میخواهد ومنقلب
میسازد چنانچه میخواهد وفانی میگرداند هر وقت وهر کیفیت که میخواهد او دارای انهاست
وبا انهاست که همه اسیر قدرت ودر پنجه تقدیر وی اند الها که فی ذاته واثره لیس انه
با وی باشند مع کل شیء لا بالمقارنة وغیر کل شیء لا بالمزایلة ودر صحیفه کامله
شاهد است که ذلت لقدرتک الصعاب وتسببت بلطفک الاسباب وجری بقدرتک القضاء و
مضت

مضت علی ارادتک الاشیاء فهی بمشیتک دون قولک مؤتمرة وبارادتک دون نهیک منزجرة
پس مجموع من حیث المجموع عوالم ونشات وما فیها وما بینها به یک امر کن وجودی بی لفظ
والت تلفظ که تا شعار اراده حق سبحانه است بلا توهم حدوث در ذات کلی فی مقامه موجود شد
که انما امره اذا اراد شیئا ان یقول له کن فیکون بیت انچه زاید بعالم از امرست وانچه گوید
نیز هم از امرست خود وجا وصورت مطلق همه از امر دان از امر حق آتش آب وخاک وباد وفلک
زیر عرش عقل وجان میانه ملک هرچه در زیر امر جبارند همه بر وفق امر در کارند همه موقوف
و قدرتش ظاهر صنع او بر ظهور شان ظاهر کرد یک امر جمله را ادار هم کنان آمدند در بیکار
ودر کتاب روض الجنان وغیره از حضرت ابی جعفر علیه السلم مرویست که نفصل نورنا من نور
ربنا کشعاع الشمس من الشمس وهمچنین از حضرت امیر المؤمنین علیه السلم ما ثورست که بالبا
ظهر الوجود وبنقطه تمیز العابد عن المعبود وانا نقطة تحت البا با ربنیم الله و فرموده جناب
حضرت پیغمبر صلی الله علیه واله کنت نبیا وادم بین الماء والطین ودید و ولی مع الله وقت
لا یسعنی فیه ملک مقرب ولا نبی مرسل ودر عوالم مبین این مطلب است ومضمون فقره این دعا شاهد
این مدعاست که امنت بسر آل محمد وعلانیتهم وظاهرهم وباطنهم واولهم واخرهم ودر دعای
رجبیه ما ثورست که لا فرق بینک وبینهم الا انهم عبادک صحفهای خدای جمله با اوست
ول گفتن نبی شاید خدا اوست بلا تشبیه ارباب اهلی میباشند که در دنیا آتش سرخ کرده
باشند کسی گمان میکند که آتش است اما الیق پیست برنگ آتش بر آمده است بالتبع او فعل آتش
از او ظاهر میشود پس بدیده سر و عین الیقین معرفت ایشان را باید هم رسانید که ومن عرفکم
فقد عرف الله ومن جهلکم فقد جهل الله ومن احبکم فقد احب الله ومن ابغضکم فقد ابغض
الله واین معرفت موقوف برک ارادیست قبل از طبیع تا نور ایشان را در قلب خود مشاهده
نماید چنانچه در روایة ابو خالد که در کافی مذکور است که فرمودند والله یا اباخالد لنور
الامام فی قلوب المؤمنین انور من الشمس المضیئة بالنهار وهم والله ینورون قلوب المؤمنین

ویحجب الله عز و جل نورهم عمن یشاء فیظلم قلوبهم الحدیث و در حدیث وارد است از حضرت سلمان
و ابی ذر رضی الله عنهما از امیر المؤمنین علیه السلام اینکه فرمود یا سلمان لا یکمل المؤمن
ایمانه حتی یعرفنی بالنورانیة و اذا عرفنی بذلک فهو مؤمن امتحن الله قلبه للایمان و شرح
صدره للاسلام و صار عارفا بدینه مستبصرا و من قصر عن ذلک فهو شاک مرتاب یا سلمان
و یا جندب ان معرفتی بالنورانیة معرفة الله و معرفة الله معرفتی و هو الدین الخالص و از این
کلام اعجاز نظام ولایت انتظام مستفاد میشود که مؤمن ممتحن کسی است که او امام را بنورانیت
شناخته باشد و این معرفت امر عظیمی است که معرفة الله با و حمل میتوان کرد بحمل هو هو و او نیز
حمل میتوان کرد بحمل هو هو چرا که نفرموده است که معرفتی یستلزم معرفة الله یا یتضمن معرفة الله یا
امثال ان بلکه فرموده است که معرفتی هو عین معرفة الله و سطوت این کلام جلالت انتظام ارکان
وجود قاصر است زیرا که مندکتر و مضعف باشند بی شک چرا که از مفهوم این کلام قاصرند تا برسد
ان مقام چه رسد و معلوم است که مراد از نور نور حسی مانند نور شمس و کواکب و نار نیست
بلکه مراد نور عقلی مجرد از ماده جسمانیه است و هر کجا مراد نور حسی نباشد و نور مجرد باشد نور
در اینجا مرادف با روح است و نورانیت مرادف با روحانیت است چنانچه حضرت سرور خاتم الانبیاء
از حقیقت خود خبر داده و عبارت فرموده است که اول ما خلق الله نوری و یک مرتبه دیگر فرموده اول
ما خلق الله روحی پس مراد از مقام نورانیت امام علیه السلام مقام روحانی تجرد کلی آنجناب است که
مقام اول مبدعات است و در ان مقام همگی متحدند چنانچه فرموده است انا و علی من نور واحد و جناب
ولایتمآب علیه السلام درین خطبه فرموده است که کلنا واحد و اولنا واحد و نحن شیء واحد عند الله
پس سالک با همت باید کوشش نماید تا آنچه بعلم الیقین شنیده بعین الیقین ببیند و بحق
الیقین متحقق شود و معرفتی که مطلوب سلاک است همین است و لیکن چه معرفت با حلیه صرف
محالست و در دعا وارد است از ائمه طاهرین علیهم السلام اللهم نور ظاهری بطاعتک که اشاره است
بامتثال باوامر و اجتناب از منهیات شرعیه است و باطنی بمحبتک اشاره بمقام اول سلوک است
زیرا

زیرا تا محبت بمطلوب هم نرسد طالب آن کس نمیشود اگرچه هنوز بمحبت کامله فایز و واصل
نشده باشد و باندازه پیش رفتن در سلوک محبت کمال و زیادتی میرساند و قلبی بمعرفتک
اشاره بمقام علم الیقین است و روحی بمشاهدتک اشاره بمقام عین الیقین است و سری باستقلال
اتصال حضرتک اشاره بمقام حق الیقین است و شرحی مفصل و مبسوطی قریب بسی سال سابق
باین کلمات شریفه نوشته بودم حال بعنوان اجمال اشاره نمودم و در مناجات شعبانیه که حضرت
امیر المؤمنین و امامان از فرزندان او میخوانده اند در کتاب اقبال ابن طاوس و زاد المعاد مذکور است
فقراتی هست که مؤید و مناسب مطلوبات ما است الهی هب لی کمال الانقطاع الیک یعنی
هم مارا واحد یکرو دان والتفات خاطر مرا از جمیع ما سوی قطع نما تا مستغرق و مهیا از برای مرتبه
عین الیقین بشوم چنانچه فرموده وانر ابصار قلوبنا بضیاء نظرها الیک حتی تخرق ابصار
القلوب حجب النور فتصل الی معدن العظمة معدن عظمت مقام سر و مقام او ادنی میباشد و
تصیر ارواحنا معلقة بعز قدسک و بفاصله چند فقره فرموده است و الحقنی بنور عزک الابهج
فاکون لک عارفا و عن سواک منحرفا و منک خائفا مراقبا که مقام حق الیقین است و عبارت
از فنای کلی در وجود منبسط چه مراد از نور الله و وجه الله اوست و الا نظر کردن بذات احدیت
از جمله محالات و ممتنعات است پس مراد از نظر و لحاق باو نظر و الحاق بوجه منبسط است چنانچه گفته اند بیت
جان جانان کرده در جانم وطن آید این دم بوی معشوقم ز من جان جانان آنکه نام او علیست
هم بظاهر هم بباطن او ولیست ورزقنا الله و جمیع المحبین الوصول الی هذا المقام
العالی والتمکین فیه بحرمة محمد و آله الطاهرین صلوات الله علیهم اجمعین ضروری است که بیان
معنی علم الیقین و عین الیقین و حق الیقین را نماییم بدانکه شیخ المشایخ شیخ بهائی و غیر
او مثل محقق مجلسی و والد محقق و مولانا محمد باقر و مولانا العارف المحدث مولانا محسن کاشانی
از محقق طوسی خواجه نصیر الدین رحمهم الله نقل نموده اند و قول او را متلقی بقبول نموده اند
که او گفته است که مراتب معرفت خدا بلا تشبیه مثل مراتب معرفت آتش است و اول مرتبه معرفت

آتش آنست که شخص بشنود که چیزی میباشد که هر چیز را بدان افکنی آن را میسوزاند و فانی میگرداند
و هر چه محاذی آن واقع شود اثرش در آن ظاهر میگردد و هر چند از او اخذ نمائی کم نمیشود
و همچنین موجودی را آتش میگویند و نظیر این در معرفت خدا معرفت جماعتی است که دین
حق را بتقلید بدانند و آن را بدلیل ندانند و مرتبه بالاتر از این مرتبه کسی است که دود آتش
باو رسیده اما آتش را ندیده و میگوید که این دود البته از چیزی هم رسیده و هر اثری
میخواهد این آتشی هست که این دود اثر اوست و نظیر این مرتبه در معرفت باریتعالی معرفت اهل
نظر و استدلالست که بدلایل عقلیه و براهین قاطعه حکم مینمایند بر وجود صانع و مرتبه
ازین بالاتر مرتبه کسیست که نزدیک آتش شده است و حرارت آتش باو رسیده و بنور آتش بر چیزها
تابیده چیزها را بآن نور میبیند و نظیر این مرتبه در معرفت خدا معرفت مؤمنان خواص است
که دلهای ایشان بنور الهی اطمینان یافته و در جمیع اشیا بدیده یقین آثار صفات کمالیه
الهی را مشاهده مینماید و مرتبه بالاتر ازین مرتبه کسیست که در میان آتش باشد و آثار بر او
ظاهر گردیده باشد و این درجات معرفت الهی اعلای درجات معرفت است که تعبیر از آن بفنا فی الله
میکنند و حصول این مرتبه بکثرت عبادات و ریاضات شرعیه میشود و ضعیف معروض میدارد
که متوهمی توهم نکند که مراد از شعله آتش که کسی که داخل او میشود نظیر مرتبه اتحاد
ذاتیه صرف است و وصولی باحدیت که از جمله محالات است پس نظیر نظیر شد و حال آنکه منافی تحقیق
سابق است که مراد از حق الیقین و فنا فی الله و وصول وصول بمرتبه وجود منبسط است
که مقام او ادنی است چرا که این توهم فاسد و باطلست زیرا که حقیقت نار عنصر نیست که حرارت
و یبوست بحسب جوهریه و ذاتیه اوست و این غایب است از ادراک چنانچه جناب باریتعالی غایبست
و فعل او حرارت و یبوست عرضی است و اثر آن فعل استضائه و استناره دخانیست که از اجزاء دهنیه
و هوائیه حطب هم رسیده است پس شعله مرکب باشد از ماده و صورت ماده او استضائه و استناره
که حاصل شده در دخان از فعل نار که حرارت و یبوست عرضیه باشد و صورت او منفعل شدن این دخان

باستضائه

باستضائه و استناره از فعل نار و نظیر شعله عقل اول است که مرکبست از ماده و صورت
ماده او اثر فعل الله است که آن اثر وجود نیست که فایض او گشته از فعل خدا و مشیت او که
مظهر و متعلق فعل الله است و صورت او انفعال و مقبول بودن اوست مر ایجاد را پس فعل
نار حرارت و یبوست عرضی شد و حرارت مدرکه در شعله از تاثیر فعل نار است و استضائه مرتبه
از این فعل تاثیر فعلی گردید و محل استضائه دخان پس حرارت مدرکه در شعله که اثر
فعل نار است و باعث ظهور آن فعل است نظیر و نازل منزله وجود منبسط است که اثر فعل الله است پس
تنظیر صحیح گردد و مذهب حق نفهم و بعضی از محققین گفته اند که اظهر موجودات و اجلای آنها جناب
جل و علا میباشد و بهمین جهت است که معرفت اول معارف و اسبق آنهاست باوهام و اسهل آنهاست
بر عقول و حال ضد او بنظر می آید پس ناچار میباشیم از بیان سبب آن و پس طول داده است در کلام
در بیان سبب مذکور تا اینکه گفته است سبب قصور افهام است اما کسی که صاحب بصیرت باشد پس
او نمی بیند مگر خدا و افعال او و افعال اثری میباشند از آثار قدرت او پس وجود حقیقی ندارند
و وجود از برای واحد حقیقیست که باوست وجود افعال کل و کسیکه حال او این باشد پس نظر
نمی ماند بشیء از افعال مگر میبیند در آنها فاعل را و غافل میشود از فعل از این حیثیت که او
سماء و ارض و حیوان و شجر است بلکه نظر میکند در او از این جهت که صنع اوست و نمیباشد نظر
او مجاوز بغیر او و مثل کسی که نظر نماید در شعر انسانی یا خط او یا تصنیف او و ببیند در او شاعر
و کاتب و مصنف و ببیند آثار او را از این حیثیت که آثار اوست نه از این حیثیت که صمغ و دوده
و زاجیست که مرقوم شده است بر کاغذ پس نمیباشد نظر او بغیر مصنف پس همه عالم تصنیف جناب
الهی میباشد و کسیکه نظر در آنها کند از این حیثیت که فعل الله میباشد نه از جهت حیثیت دیگر میباشد
ناظر مکونات و عارف مکونات و نه محب مکونات و میباشد او موحد حقیقی که نه دیده است
مکونات را بلکه نظر نکرده است بنفس خود از این جهت که نفس اوست بلکه از این حیثیت که بنده خداست
پس این شخص سزاوار است که گفته شود که او فانی در توحید است و اینکه او فانیست از نفس خود

اشاره باوست قول کسی که گفته است کتابنا مقتبنا عنا مقتبنا بلا عن واین معلوم است که در حجاب
بصیرت و مشکل شده است از جهت ضعف فهمها از درک او وقاصر بودن قدرت علما از ایضاح و افهام
او بعبارتی که موصل باشد بافهام یا از جهت اشتغال ایشان بانفس خودشان و اعتقاد ایشان که
این مثالها برای عزیزی فایده مند نیست پس ساکت گردیده اند و نیست سبب در قصور افهام
از معرفت الهی و منضم شده است با اینکه مدرکات کلها که شاهدند بر جناب الهی ادراک کند
اهلها مرین در فقد عقل ادراک آنها با اینکه هم او مستغرق است بشهوات نفسانیه خود وانس
میگیرد بمدرکات و محسوسات خود پس ساقط گردیده است وقع وانس او و بسبب طول انس از قلب او نگاه
که بر سبیل نجاه میبیند حیوانی غریبی یا مظلی از افعال او را که خارق عادت باشد بی اختیار از راه معرفت
بخالق او میگوید که یا میشود سبحان الله با اینکه روز و شب میبیند نفس و اعضا خود را و سایر
حیوانات مالوفه را که همگی شواهد بر عظمت و قدرت الهی میباشند متفطن نمیشود بعظمت حال
او و هرگاه فرض شود که کور مادرزادی بحد بلوغ برسد با عقل در آن هنگام بجاره چشم او بینا
شود و ببیند آسمان و زمین و اشجار و نبات و حیوان را دفعة واحدة گاه هست که از راه تعجب
بمیرد و یا دیوانه بشود از راه شهادت دادن این عجایب بر خالق خود با وجود انهماک او در شهوات که
مسدود نموده است بر خلق راه معرفت و نمود ایشان را النهی کلامه و اینکه وفاق اللقوم گفتیم و حجت
که جناب اقدس الهی وجود حق است و بر از قبیل اعتقاد بعضی موجه است و شناخی که دارد
از برای جناب اقدس الهی و الآدرفاه و حدیث اطلاق وجود بر او شده است بلی در حدیث
نور لا ظلمة فیه و حیوة لا موت فیه و علم لا جهل فیه و حق لا باطل فیه و لفظ شیء لا کالاشیا
هم وارد شده است و وجود علی الظاهر وارد نشده است لیکن ادله عقلیه قطعیه چون قائمست باینکه
جناب اقدس الهی موجود است و ترکیب از ذات و وجود که فاسد است پس اطلاق وجود باو نمود
و حال آنکه استقرا و تتبع که نموده ایم اشیاء موجوده را از سه قسم خارج نیافتیم اول آنکه
وجود وی مستفاد از خارج باشد چنانچه مشهور است در ماهیات ممکنه پس در این خانه چیز
بجز

باشد یکی ذات ماهیة ممکنه دوم وجودیکه مستفاد است از غیر که مفیض وجود بوده است
بدان ماهیة و شک نیست که انفکاک وجود از چنین موجود نظر با ذات وی جایز است بلکه
واقع است دوم وجودیکه مستفاد است از ذات و معلوم است که انفکاک وجود از چنین موجود
نظر با ذات وی محال باشد لیکن بنابر تغایر ذات و وجود تصور انفکاک ممکن است سیم آنست که
موجود باشد بوجودی که عین ذات است نه بوجودی که مغایر ذات وی است چنانکه حقیقت
وجود است زیرا که هیچ اشتباهی نیست در آن که حقیقت وجود در غایت دوریست از عدم و هیچ چیز
از عدم این مقدار دوری نیست بدان قیاس که نور را از ظلمت دوریست در غایت و هیچ
چیز از ظلمت این دوری نیست پس همچنانکه نور بذات خود نور است و محالست که نور
مظلم تاریک باشد حقیقت وجود نیز بذات خود موجود است و دیگر اشیا با و موجود میباشند
بقدر قابلیت چنانکه نور بخود روشن است و دیگر اشیا باو روشن شوند و در اینجا بنابر
اتحاد ذات و وجود تصور انفکاک ممکن نباشد و هیچ مرتبه در موجودات بالاتر از این مرتبه
تصور نتوان کرد و این حال واجب الوجود است بمذهب حکما و عرفا که گفته اند واجب الوجود
وجود بحت است و ذات او خود وجود است و این مقدار متفق علیه حکما و عرفا میباشد چه
بدیهة عقل حاکمست باینکه واجب الوجود در اعلی مراتب وجود باشد چنانکه هیچ مرتبه
در موجودیت از آن اعلی و اقوی نباشد که اگر مرتبه از آن بالاتر باشد آن مرتبه اولی
اولی بود و دانسته شد که مرتبه اعلی و اقوی موجودیت مرتبه سیم است که وجود عین
موجود باشد کافی در ضمن حدیث عرش فقرۀ هست که مؤید و مناسب صحیح است لهذا
نوشته شد و اصل حدیث از حضرت امیر المؤمنین علیه السلام میباشد فرموده است و بتعظیمه
ابتغی من فی السماء و الارض من جمیع خلایقه الیه الوسیلة بالاعمال المختلفة و الادیان
المشتبهة فکل محمول یحمله الله بنوره و عظمته و قدرته لا یستطیع لنفسه ضرا و لا نفعا و لا موتا
و لا حیوة و لا نشورا فکل شیء محمول و الله تبارک و تعالی الممسک لهما ان تزولا و المحیط

من كل شيء وهو حيوة كل شيء ونور كل شيء سبحانه وتعالى عما يقولون علوا كبيرا
قال له فاخبرني عن الله اين هو فقال امير المؤمنين هو هاهنا وهاهنا وفوق وتحت ومحيط
بنا ومعنا وهو قوله ما يكون من نجوى ثلثة الا هو رابعهم ولا خمسة الا هو سادسهم
ولا ادنى من ذلك ولا اكثر الا هو معهم اينما كانوا الحديث والله يعلم شايد مراد از نور عظمة
فعل الله كه وجود انبساطيست باشد چه قيام همه اشيا بواسطه يا بلا واسطه الله بايد منتهى
بقائم بالذات باشد تا تسلسل لازم نيايد وجميع ممكنات قائم بالذات نيستند پس همه بايد
بفعل الهى قائم باشند وضعيف معروض ميدارد كه احاطه مغاير است مر احاطه جسم وجسمانيات
وهمچنين معيت او خارج است از معيتى كه ميانه ممكنات باشد بلكه احاطه بصنع وقدرت
وتقديرست ومعيت او بعلم وحفظ وتدبير است چنانچه فرموده است اينكه صحيح نيست سؤال
از او باين معنى چه سؤال از شيء باين هو سؤاليست از مكان شيء باعتبار حصول او در مكان
واختصاص او باو واين در حق جناب اقدس الهى محالست چه او در جميع امكنه مي باشد نه
باعتبار حصول در ان امكنه وافتقار بانها بلكه باعتبار علم واحاطه وقيوميت با اينكه
حال در مكان جايز نيست اينكه بوده باشد در ان واحد در جميع امكنه وجناب اقدس
الهى در جميع امكنه ميباشد ودر توحيد صدوق از حضرت امير المؤمنين عليه السلم روايت
نموده است كه انه سئل عن وجه الرب تعالى فدعى بنار وحطب فلما اضرمه اشتعلت قال اين
وجه النار قال السائل هو وجه من جميع حدودها قال هذه النار مدبرة مصنوعة لا يعرف
وجهها وخالقها لا يشبهها ولله المشرق والمغرب فاينما تولوا فثم وجه الله لا يخفى على ربنا
خافية بيان فلما اضرمه يعني افروخته نموده نار را بحطب يا افروخته نمود حطب را بنار
گويا انسب است مدبرة بصيغه اسم مفعول است يعني خلق نموده تدبير كل از جهت تدبير عالم
نار را لا يعرف وجهها صيغه مخاطب است وخالقها لا يشبهها يعني نار مخلوقه ساخته شده است
وجه او با اينكه خالق او مشابه نيست او را ونه شيء از اشيا را پس چگونه ممكن است كه
شناخته

شناخته شود وجه او پس شروع فرموده در بيان اينكه هر وجهي ومقصدي كه توجه كرده شود
باو وجه الله است بقوله ولله المشرق والمغرب يعني همه نواحي ارض از براي او است پس
اختصاص ندارد بمكاني دون مكاني يا اينكه مراد اين باشد كه ميباشد از براي خدا مشرق
انوار عقليه ومغرب مواد حسيه الا له الخلق والامر واين معنى اعم واتم است وگويا سايل كه جاثليق
نصارى باشد خواسته بوده است امتحان نمايد عقيده اهل اسلام را لهذا جوابي در كمال التحقيق از
مصدر ولايت صادر گرديد پس ذكر نمود حضرت اولا مثالي در محسوس از براي انسان امر خارج از حس وعقل
زيرا ممكن نيست معرفت او از روي فكر مثل اين واوضح است كه جميع حدود او وجه او است واز اين ظاهر
ميشود اينكه چون خداي تعالى منزه است از تحديد وتعالى پس نيست از براي او وجه محدود و
محسوسي ووجه او بحدود ظاهر او است وجناب الهى منزه است از ان وچونكه سايل سؤال
نموده بود از وجه رب وسؤال از مرتبه ربوبيت واقع شده بود وظهور ربوبيت باسماء وصفات
است ذكر فرمود حضرت آيه توليه را كه مشتمل است بر اينكه نور او سبحانه منبسط است بر همه كل علويات
وسفليات فاينما تولوا فثم وجه الله يعني هر جا را كه تصور كني انجا نور وجه كريم ميباشد پس
خالي نيست از او مكاني با اينكه نيست در مكان پس رفع نموده انچه را توهم مينمايند بعضي از جهال
ازين آيه شريفه از احاطه مقداريه او بهر شيء بقوله كه لا يخفى على ربنا خافية يعني اين احاطه
واحاطه استيلائي عليه واحاطه علميه است از جهة بودن احاطه بنحوي كه مستهلك كند كل
را وروايت نموده است در كافي باسناد خود از ابي المغرا رفع نموده است او را از امام ابي جعفر عليه السلم
قال ان الله خلو من خلقه وخلقه خلو منه وكل ما وقع عليه اسم شيء فهو مخلوق ما خلا
الله وايضا روايت نموده است باسناد خود از زرارة بن اعين قال سمعت ابا عبد الله عليه السلم يقول
ان الله خلو من خلقه وخلقه خلو منه وكل ما وقع عليه اسم شيء ما خلا الله فهو مخلوق و
الله خالق كل شيء واين حديث همين سه وجه هم در توحيد صدوق رحمه الله هم مذكور است
پيشاگفته شد شيء خلو من كذا يعني خالي ميباشد از او واين احاديث باطل مينمايد راههاي طوايف

کیرم را از ناس یکی قول اشخاصی را که گمان نموده اند اینکه ممکنات عوارض وجود حقیقی
میباشند که او باد تعالی میباشد دوم قول اشخاصی را که قایلند باینکه صور معقوله قائم اند
باو تعالی سیم اشخاصی را که گمان کرده اند اینکه خدا تعالی موصوف میشود بطبایع اموری که موجود میشوند
در خلق چهارم رای اشخاصی را که گمان کرده اند که وجود حقیقی که جزء حقیقی میباشد
در اعلی مراتب شدت میباشد و مشتملست بر جمیع مراتب ما تحت خود از موجودات ممکنه
پنجم قول اشخاصی را که اعتقاد بسنخیت واجب تعالی با ممکن نموده اند قول باینکه خدای تعالی
مثل بذر است از برای موجودات و غیر ایشان از ارباب ضلاله و اما خلو خلق از وی تعالی باطل میکند از او
عادلین از طریق حقه را که جماعت چند میباشند مثل قول باینکه خدا حلول میکند
در هیاکل اولیا یا متحد میشود بایشان و همچنین قول نصاری و یهود را و باطل میکند
مذهب قائلین باینکه وجود حقیقی که مبدا است منبسط شده است بر هیاکل ممکنات و
اینکه ممکن حق مقید است و اینکه وجود کلی طبیعی یا نازل منزله اوست و ممکنات افراد او
میباشند و اما هر دو حکم باطل میکند قول اشخاصی را که گفته اند ممکن است جمع نماید خالق
و مخلوق امر واحد را حکم واحد را و از این جهت است که فرمود کل ما وقع علیه اسم شیء ای شیء
کان من الامور العامة یا غیرها پس او مخلوق است سوی الله تعالی پس قول که مشهور است از حکما
که وجود بدیهی التصور که عبارت از هستی مطلق باشد از عرضیات است نسبت بواجب و ممکنات
هم باطل شد چراکه ماسوی الله است و هر ماسوای مخلوق است و واجب که باید خالی از مخلوق
باشد پس باید او در واجب نباشد چرا و شیء است بخلاف الاشیا و نیست و داخل در احکام
اشیا و لیس کمثله شیء در حکمی از احکام نه در بعض و در تمام چنانچه کلینی در کافی و شیخ
صدوق در کتاب توحید روایت نموده باسناد خود از هشام بن الحکم عن ابی عبد الله
علیه السلم انه قال للزندیق سأله ما هو قال شیء بخلاف الاشیاء ارجع بقولی شیء الی اثبات
معنی وانه شیء بحقیقة الشیئیة پس زندیق کسیست که منکر صانع عالم باشد و قوله ارجع صیغه
امر است

امر است یعنی رجوع نما از جمع توهمات ناسوتیه از اطلاق شیء بر خدا ابد و امر که از دو امر
عرض است در این اطلاق یکی اثبات کردن مقصودیست از برای کل که محتاج الیه قل و جل
و اوست مقصد جمیع محرکات و غایت غایات و باین وجه اشاره نمود امام علیه السلم
بقوله ارجع بقولی شیء الی اثبات معنی و دوم افاده میکند اینکه او شیء است بمعنی اینکه
شیء میکردم او شیء لیس او محقق شیء است و اینست معنا قول او وانه شیء بحقیقة الشیئیة
چه حقیقت فعیله است از حق اذا ثبت و حقه اذا ثبته لازم و متعدی هر دو استعمال شده است
چنانچه از صاحب قاموس نقل نموده اند و قول او وانه شیء عطف است بر اثبات یعنی رجوع
نما از قول من شیء باینکه شیء است بحقیقة شیء و در بعض نسخ بحقیقة الشیئیة باین معنی که
اوست مثبت شیء و محقق حقایق پس او شیء نیست بالحقیقة و نیست شیء غیر او و بحقیقت
وا رسنده است کرد اسیر قولی که گفته است اوراعرب قول لبید است که گفته است نظم
الا کل شیء ما خلا الله باطل بتوفیق الهی و فضل و عنایت غیر متناهیه او اینجه نظر بود که
نوشته شود با نجام رسید حال الجملا عرض مینمایم که ضعیف مدت بیست سال عمر خود را
در تحصیل علوم عقلیه و نقلیه صرف نمودم و ما یحتاج هر علمی از متون و شروح و حواشی
بفضل و کرم الهی مهیا از جهت ضعیف گردید خصوص کتب از تفاسیر و احادیث اگر چه کتاب مستطاب
بحار الانوار بتمامه تحصیل نشد لیکن اکثر مجلدات آن ملکا و عاریة بهمرسید و کتاب ربعه
و کتاب وافی و وسایل الشیعة و دو شرح عربی و فارسی مولانا محقق مجلسی و از کتب عربی و
فارسی ولد محقق او هم نسخ بسیار و از شرح مولانا خلیل قزوینی بر کافی و شرح عالم ربانی
مولانا محمد صالح مازندرانی و کتب دیگر از کتب صدوق رحمهم الله و غیرهم تحصیل شد و تحقیق
از تحصیل علوم حکمیه تحصیل عقاید حقه و بعد از تامل دقیق ظاهر شد که دلیل عقلی بر اثبات
عقاید که خالی از خدشه و منع و نقض باشد بسیار کم است حتی دلیل مشهور توحید که
ابن کمونه یهودیه با و شبهه نموده است لهذا مبنای ضعیف باین شد که تطبیق عقاید خود را

بکلام مستفاد از اهل العصمة مثل نهج البلاغة و کتاب حجت و توحید کافی و توحید صدوق رحمهم الله تعالی
و غیر مطالعه ننمایم مبتلا نکارم و در این مدت که سی و دو سالست بوطن خود مراجعت نموده ام
اکثر مطالعه و مباحثه ام در این کتب بوده و حال هم شغلی سوای این شغل شریف مشغله ندارم چه
بحمد الله و منه و کرمه امر معاش ضعیف نظمی داشت و دارد که احتیاج در مضبوط نمودن او بتوجه
و التفات ضعیف نبوده و نیست و امور متعلقه باهل از قبیل امامت یا مرافعه و کاغذ نویسی را از
بدو حال متحمل نشدم و باختیار تکلیف خود را زیاده ننمودم و مدعی اینکه صاحب بصیرت و قلب
نورانی شده ام که بآن وسیله عارف بحق ائمه اطهار گردیده ام که بگویم که صاحب مرتبه عین الیقین
لا اقل در معرفة شده باشم لیکن بعد از تأمل در مطالعه نمودن کتاب حجه کافی مرارا و زیاده مطالعه
کبیره را علی الدوام ورد خود ساختن و تأمل در فقرات کامله او نمودن بعون و عنایت الهی عارف
بجلالت مرتبه ایشان از حیثیت علم کامل گردیده ام و امیدوارم که بعون و عنایت الهی علم بعین
و عین بحق مبدل گردد با مخلصین و احباء ائمه اطهار صلوات الله علیهم اجمعین محشور گردیم با وجود
این مراتب ترجیح مرجوح بر راجح و مفضول بر فاضل دادن که از عاقل صادر نمیشود که کسی اعراض
از شریعة مقدسه نماید و خود را مقلد جمعی نماید که بعضی از ایشان که معارضه با ائمه اطهار
بوده اند یقینا مطرود و ملعون بلکه فی الحقیقه کافر بوده اند و بعضی دیگر مجهول الحال میباشند
و بعضی دیگر که حال ایشان مشخص هم گاه شده باشد که از فرقه ناجیه اثنی عشریه بوده اند و باقل
قلیل از جاه و مال دنیا قناعت مینموده اند و بمقامات عالیه فایز گردیده اند اگر حقیقه را دانسته است
نزد ایشان بجهة شدة اخلاص با ائمه اطهار و توسل تام تمام بایشان داشتن هم شاید بوده اند و الا ایشان
هم مثل سایر ناس خواهند بود و اگر ایشان مرتبه کلمات حقه داشته اند جزما و قطعا از آن بزرگوار
اخذ نموده اند و اگر شیعه بوده اند که تقیة اسم ایشان را ذکر ننموده اند و بایشان منسوب ساخته اند
و اگر از عامه بوده اند که از جهة خودنمائی و عوام فریبی سرقت نموده اند کلام ایشان را باسم خود
ساخته اند و هیچ ذی شعوری این عمل را نمیکند که از کسی که واجب الاطاعه او باشد از جانب خدا
و رسول

و رسول اعراض کند و تقلید و متابعت این گونه اشخاص را نماید که حال ایشان را مجملا دانستی
باری ضعیف با این سعی و کوشش و تحقق اسباب تحصیل علوم حقه از هر جهة از اول جوانی
و نبودن در این فکر و خیال که از علم منتفع مسئوم و اساس و مال دنیوی هم رسانم هرگز
متصوف و بیدین باشم جمعی از جمله بلکه از ارباب علم که مطلق در فکر مطالعه نمودن این کتب
نبوده اند و یا اینکه نداشته اند یا بر تقدیر داشتن قدرت بر فهم و جمع بین الاخبار نبوده اند
یا بجهة ضروریات معاش متوجه بامور که از ایشان امر معاش ایشان منتظم نشود بوده اند و با کل
ناس مخلوط و معاشر بوده اند نمیدانم ایشان چه باشند اگر کسی تابع ائمه هدی صلوات الله علیهم
باشند باید افعال قبیحه مسلمین را حمل بر صحت نماید دیگر همت و افترا نمودن بر کسی که بر اسلام
باشد چه صورت دارد و علانیه خلاف قرارداد و فرموده ایشان را بعمل آوردن چه معنی
دارد با اینکه در کافی مذکور است روایتی از حضرت امام رضا علیه السلم که فرموده اند هر کس قرائت
نماید سوره توحید را و ایمان و اعتقاد باو داشته باشد پس او شناخته است توحید را راوی
عرض نمود چه نحو قرائت نماید فرمودند بآن نحو که مردم قرائت مینمایند بعد از اتمام بگوید کذلک
الله ربی کذلک الله ربی در کافی دو مرتبه است و در توحید صدوق سه مرتبه است با وجود
حدیث بمضمون این مردم که ضعیف را تکفیر مینمایند چه چیز است گویا هیچ تصدیق ننموده اند که
سوره توحید را مطلق بهیچ نحو با ایمان بمعنای آن ندانم که کافر در توحید گردیده ام و همین
حدیث در عیون اخبار الرضا هم میباشد با تغییر سهلی و ایضا در کافی و عیون هر دو روایت
نموده اند فتح بن یزید از ابی الحسن علیه السلم شاید مراد از او امام رضا باشد و امام علی نقی
هم محتملست که سؤال نموده است از خدمت حضرت از ادنی معرفت پس فرموده اند اقرار بخدا و
باینکه معبودی سوای او نیست و شبیه و نظیری ندارد و قدیم است و متغیر [illegible] نیست
و موجود است که معتبر نیست در وجود خود بر غیر و عالم است بذات خود و باشیاء و نیست
مثل او شیء گویا ضعیف تصدیق ایشان وجود جناب اقدس الهی را منکر میباشم یا اینکه شریکی

و مثلی از جهر او قرار داده اصحاب اقدس الهی هم اهل ایمان را به صراط مستقیم ثابت و راسخ بدارد و
از خطرات نفسانی و اعراض شیطانی در ظل ظلیل خود محفوظ بدارد بحرمة محمد و آله الطاهرین
صلوات الله و سلامه علیهم اجمعین و اگر کسی تتبع در احادیث توحید کافی و توحید صدوق
نماید متفحص او میشود که اکثر از روات و اصحاب ائمه اطهار سابق بر اینکه بخدمت ائمه اطهار
برسند بعقاید فاسده بوده اند بعضی مجسمه و بعضی مصوره و بعضی برؤیت بصری و بعضی مجبره
و بعضی مفوضه و بعضی به بودن جزئی از خالق در مخلوق معتقد و مقر بوده اند و ببرکت
حضور امام علیه السلام از آن مذاهب فاسده منحرف و مایل و معتقد بمذهب حق شده اند حدیث با سعادت
و در هیچ جا مذکور نیست که جناب امام علیه السلام امر فرموده باشد ایشان را بعمل آوردن عبادات
که در ایام عقیده فاسد بعمل آورده اند حتی عبدالله دیصانی که از حدیث معلوم میشود
که اول امر معتقد جناب اقدس الهی یا توحید او نبوده و بعد از ادراک خدمت امام جعفر صادق
علیه السلام ببرکت استدلال حضرت اقرار بتوحید و نبوت و ولایت نمود و محقق مجلسی در شرح
فهرست من لا یحضره الفقیه در ضمن احوال هرون بن مسلم گفته است که ظاهر اینست که
هر گاه عوام که معتقد است بعضی جسم را و بگوید انه جسم لا کالاجسام تکفیر کرده نمیشود بسبب این
بلکه واجب نیست بر ایشان سوای این زیرا که تکلیف نمودن ایشان باینکه بفهمند معنی
مجرد را تکلیف است بما لا یطاق و هر وجهی که ذکر کرده شود از برای ایشان توهم مینمایند که
از برای او مقداری هست و در جهتی میباشد بلکه ممکن نیست از برای خواص علما که
متصور نمایند او را زیرا که معقول ایشان غیر این نیست غایة امر اینست که ممکن است ایشان را
که حکم نمایند بوجود مجردی که مکانی و زمانی و در حیز و جهتی نباشد لکن واهمه
متصور میکند شیء را از برای ایشان و او غیر جناب اقدس الهیست و از این جهت است که
وارد شده است سیما با دیدن بحارانی یا اعرابی و بود جناب پیغمبر صلی الله علیه و آله و ائمة
الهدی قناعت مینمودند از ایشان بعد از اسلام ایشان اینکه تکلم نمایند بشهادتین و تکلیف
نمودند

نمودند ایشان را بدقایق افکار حکما در اثبات واجب لذاته و اما نظر بعلما قناعت نمی نمودند
باین و بود سید عارفین و موحدین امیر المؤمنین و ائمه معصومین علیهم السلام میفرمودند کلما
میزتموه باوهامکم فی ادق معانیکم فهو مخلوق مثلکم مردود الیکم و الله تعالی منزه عن ذلک
و تو بند میکشند از جناب اقدس الهی و ان من شیء الا یسبح بحمده و لکن لا تفقهون تسبیحهم چه هر یک
از افراد ممکنات قابلند بلسان حال یا مقال اینکه ناچار است مرا از موجد واجب بالذاتی که نمی باشد
مثل ممکنات زیرا هرگاه بوده باشد مثل واجب ممکنات در جسمیه یا بودنش در جهتی یا در مکانی یا
در زمانی هر اینه خواهد بود محتاج ممکن و این باطلست و دیدم در بعضی از اخبار اینکه تبارک
و تعالی میفرماید عبادت نکرده اند مرا اکثر خلایق زیرا که توهم نموده اند در حال عبادت خدا را و عبادت
مینمایند او را و حال اینکه او غیر ماست و ظاهر و کشف شد این امر از برای من در ایامی که ریاضت وارد
نمودم که به بینم این را در کلام معصوم تا وقتی که دیدم بسیار مسرور شدم لکن حال با قصور
در حافظه ام نیست که در کدام کتب دیده ام این را و ذکر نموده است نصیر الدین در رساله خود اینکه تکلیف
عوام باین تکلیف است بما لا یطاق بلکه کافیست مر ایشان را اینکه بدانند که از برای ایشان خدائی
میباشد که نیست مثل مخلوقات هر چند که توهم نمایند او را جسم نورانی چنانچه ذکر نمودیم او را
بلکه عرفا عاجزاند از ادراک کنه افعال او چه صفات او و چه ذات او و چه خوب گفته
است حکیم غزنوی بیت پاک از آنها که غافلان گفتند پاک تر زانکه عاقلان گفتند
بلکه هرگاه بگوییم که این کفر است باقی نخواهد ماند مگر معصوم علیه السلام زیرا که اکثر علما
بعد از ورود ریاضات شدیده در تحصیل حاصل میشود از برای ایشان این معرفت پس اگر بوده باشد
در سابق یعنی اثنای باین اعتقاد خواهد بود کافر مرتد و نفع نمیدهد با او رجوع لکن اکثر علما میگویند
که ما بودیم با اعتقاد صحیح در اول بلوغ تا اینکه مردم تکفیر نمایند ایشان را و حال اینکه خود میدانند
که در این دعوی کاذبند بلکه هرگاه بوده باشند در تحصیل نزد ربانیین از علما هر روزی حاصل
میشود از برای ایشان معرفت خاصی که معلوم ایشان میشود یا اعتقاد مینمایند باطل بودن آنچه

اعتقاد باو کرده بودند وجوب کفت مردی از عوام دردمانی که میکفتم از برای او که مذهب
علماء ابث وجرئت می نمایند باینکه بکویند بودم همچنین کفت اکر این کفر باشد پس مرتد
ملی میباشیم نه فطری زیرا که آباء ما باین مذهب بوده اند و ذکر کرده است سید بزرگوار
ابن طاوس رحمه الله اینکه بود میانه سید مرتضی و شیخ او شیخ مفید رحمهم الله مخالفت در بعضی
مسئله یاد و بیست مسئله که همکی مسائلها در اصول دین بودند ونظر نما در اخبار توحید در کافی
و توحید صدوق اینکه اکثر اصحاب عدول و ثقات بودند سؤال مینمودند اینکه جناب
احدیت الهی جسمیت یا نه پس جواب داده میشدند نه بحق و وارد نشده است در خبری اینکه کفته
باشند ائمه علیهم السلم اینکه تو کافری ونجس و مرتدی زیرا که توبه نمی شد کننده کافر بلکه
بودند ذکر مینمودند از برای ایشان حق را وامر نمی فرمودند ایشانرا باعاده عباداتی راکه واقع
ساخته بودند در حالتی که بان اعتقاد فاسده بودند انتهی ترجمه کلامه اعلی الله مقامه ضعیف
معروض میدارد اینکه فرموده است که در علما قناعت باین معرفت اجمالی نمیفرمودند حق است
چنانچه در روایة عبد الاعلی که در کافی و توحید صدوق مذکور است فرموده است من زعم
یؤمن بما لا یعرف فهو ضال عن المعرفة لا یدرک مخلوق شیئا الا بالله ولا تدرک معرفة
الله الا بالله والله خلو من خلقه وخلقه خلو منه واین فقره شریفه باطل میکند قول
اشخاصی را که میکویند نهایت اعتقاد اعتقاد عجوزه است که نزد او ملکی بود و حال آنکه علیه السلم
که صاحب این عقیده ضال است از معرفت و نرسیده است صاحب او بادنی مرتبه عرفان
واین مرتبه لایق است باشخاصی که در ضعف عقل و فطانت شبیه نسوان باشند و مرد علمی
عارف الهی واجب است باو که کمال سعی و کوشش نماید تا اینکه بمقام قرب و معرفت کامله
الهیه فایز شود و اینکه فرموده است اد رعقاید غیر صحیحه بوده اند حق است حتی مثل زرارة بن اعین
که از اجله اصحاب همام امام محمد باقر علیه السلم است از خدمت امام سؤال نمود اکان الله و
لا شیء معه قال نعم کان ولا شیء قلت فاین کان قال کان متکئا فاستوی جالسا فقال

احلت

احلت یا زرارة سالت عن المکان اذ لا مکان ومثل یعقوب بن اسحق که از اصحاب امام محمد تقی
و امام علی النقی بود و معظم بوده نزد ایشان و فقیه و صدوق بود و مطعون بود بسبب
اینکه از حضرت امام حسن عسکری علیه السلم بکتابت سؤال نمود کیف یعبد العبد ربه وهو لا یراه فوقع علیه السلم یا ابا یوسف
جل سیدی و مولای والمنعم علی وعلی آبائی ان یری بالابصار ونحو اینها مثل یونس بن عبد الرحمن
وهشام بن الحکم و هشام بن سالم و صاحب الطاق و میثمی که اینها سابق بر ادراک خدمت
معصوم علیه السلم بعقاید فاسده بودند و مؤید مطلب سابق روایتی است
که صدوق در توحید روایت نموده است از حضرت صادق علیه السلم که قال قال قوم للصادق
ندعوه فلا یستجاب لنا قال لانکم تدعون من لا تعرفونه انتهی بعض محققین کفته اند وجه
این حدیث آنست که اکثر مخلوقات عوام اند و حال اینها معلوم شد حتی بعضی از علماء هم با
نخواند بلی اعلا تر اینها متکلمین میباشند که اثبات صانع عالم را بدلیل مینمایند که مغایر
عالم جسمانیست و مدبر و متصرف در او ست این مرتبه لایق ارواح قدسیه و نفوس عالیه
میباشند که با مر الهی مشغول در تدبیر و تصرف در عالم اجسام میباشند و فرقه دیگر
متفلسفه میباشند که اینها خود را عظماء خلق میدانند وهرچه حکم نموده اند اینست
در معرفت جناب الهی و معرفت صفات او اهل حکمه حقه که اقتباس از مشکوة ولایت علویه
نموده اند این معرفت را لایق و سزاوار عالم انوار عالیه میدانند که مظاهر اسماء تامه ربوبیه
الوهیت است وعن مرتبة الاحدیة الذاتیه که فرقه صوفیه که اینها هم بعضی بحلول
واتحاد و تجزیه و تنخیه قایلند بلی اشخاص قلیل بل اقل من کل قلیل که اقتباس مطالب و
حقایق خود را از مشکوة ائمة اطهار نموده باشند و قدم بر قدم اینها ظاهرا وباطنا کذاشته
باشند بمعرفت الهی فایز شده اند ودر اول رساله کویا وعده نمودم که طریقه ریاضت
محقق مجلسی را نقل نمایم لهذا ترجمه او را نقل می نمایم فرموده است در جلد آخر شرح عربی من
لا یحضره الفقیه باین عبارت الخ یافتم من در اثنای ریاضات اینکه مشغول بودم بمطالعه

تفاسیر تا اینکه دیدم در شبی میانهٔ خواب و بیداری جناب سید مرسلین را پس گفتم در نفس
خود تدبر نما در کمالات و اخلاق او هر چه قدری زیاده تدبر مینمودم ظاهر میشد
از برای من عظمت و انوار او بمرتبهٔ که پر کرد میانهٔ زمین و آسمان را پس بیدار شدم
و ملهم شدم باینکه قرآن خلق سید انبیا میباشد پس سزاوار است اینکه تدبر در او نمایم و
هر چه زیاده میشد تدبر من در آیه واحده چه مفهوم میبود زیاده میشد حقایق تا اینکه وارد
شد بر من از علوم لایتناهی دفعة واحدة پس هر آیه که بودم تدبر میکردم در او بنحو
ظاهر میشد مثل این و ممکن نیست تصدیق باین معنی پیش از وقوع زیرا که او ممتنع عادت
و لکن غرض من از ذکر نمودن او ارشاد اخوان فی الله است و قانون ریاضت صمت و
سکوت از غیر ضروریات بلکه از غیر کراهت و ترک نمودن مستلذات از مطاعم و مشارب
و ملابس و مناکح و منازل و امثال اینها و کناره کی نمودن از غیر اولیاء الله و ترک نمودن
خواب نسبتا و دوام ذکر با مراقبه و تجربه نموده اند عموم ذکر یا حی یا قیوم یا من لا اله
الا انت و تجربه نموده ام نیز لکن اکثر ذکر من یا الله بود با اخراج غیر تعالی از قلب و توجه
بجناب الهی تعالی و عمدهٔ او ذکر با مراقبه است و بواقی دیگر مثل ذکر نیست و مداومت باین
امر تا اربعین میکرد سبب از برای اینکه بگشاید خدا بر قلب او انوار حکمت و معرفت
و محبت را پس ترقی می نماید بمقامات عارفین و بعد از این است چنانچه مقدم شد اختلاف شوند
درین مطلب و چونکه این طریق نزدیکتر طریقت بسوی خدا میباشد معارضه نفس
و شیاطین ظاهره و باطنه در او اشد است زیرا که هرگاه مشغول شوند همگی مردم بطلب نمودن
علوم شیاطین با او معارضه نمی نمایند چه غالب در طلب کردن علوم حب مال و جاه
و عزت است نزد خلایق پس امداد میکنند ایشان را شیاطین اما اگر بوده باشند غرض از
طلب علم رضای جناب الهی تعالی حاصل نمیشود مساعدت نیز مادام که حاصل نشده است
سزاوار است اینکه تدبر نماید که در محل دادن شیاطین غرض چه است و من در مدت چهل
سالست

سالست که مشغول هدایت مردم و اتفاق نیفتاده است که دیده باشم احدی باین طریق سلوک
و عبادت نموده باشد مثل این مکاران جمع غرت و نفاست او و در هدایت عامه و نشر
علوم دینیه هدایت نموده ام زیاده از صد هزار نفس را و اتفاق افتاد که در عالم رؤیا خدمت
جناب پیغمبر صلی الله علیه و آله رسیدم و سؤال نمودم از او اقرب طرق بسوی قرب خدای سبحانه
فرمودند الحجر نیست که تو میدانی و الانسان مجرد قول دروغ گویی که بگوید من میدانم کیمیا را
مصروف میسازد اموال و اوقات خود را در او با اینکه میداند که اگر راست گو بود احتیاج
باظهار نداشت بلکه ظاهر نمیساخت هر چند که مقتول میشد باشد عذاب و با وجود این
صرف مینماید اموال خود را باحتمال صدق او و آنچه را من میگویم او عین ایمان خدا
و اخبار سید مرسلین و ائمهٔ مهتدین هادین است و تصدیق نموده است او را حکمای ظاهر
مثل ابو علی سینا در اشارات خود در نمط تاسع او پس باکی نیست اینکه مصروف سازد اوقات
خود را چهل روز در عبادات با اینکه مکلف میباشد در جمیع عمر خود باین لکن با تضرع و ابتهال
باشد بجناب او در حصول این مطلب نه بقصد امتحان بلکه بقصد عبادت نمودن از برای
خدای تعالی چنانچه فرموده است جناب پیغمبر صلی الله علیه و آله من اخلص لله اربعین صباحا فجر الله
ینابیع الحکمة من قلبه علی لسانه و الحمد لله الذی هدانا لهذا و ما کنا لنهتدی لولا ان
هدانا الله و روایت کرده شده است از سید ساجدین پانزده مناجات سزاوار است سالک را اینکه مداومت
نماید بآن مناجات و او مشهور است میانه مردم تا بمرتبه که کسی نیست اینکه بوده باشد کسی صاحب خط
و بیاض نشود نزد او و مجموع اینها محض تایید جناب الهی و تاسی سید مرسلین و ائمهٔ طاهرین
صلوات الله علیهم اجمعین میباشد انتهی ترجمه کلامه رحمه الله ای عزیز انصاف بده منصوبان
درین علمای که رحمه الله کرده است او را تکذیب نمائی و میبینی که از خود ادعای خارق عادات
نموده است او و که معصوم نبود و خود او رحمه الله گفته که غرض از نقل ارشاد برادران دینی
میباشد با اینکه گویند امثال این کلمات بلکه بیالسیتا مبلد تر از این نوع کلمات جمع کثیر از محققین

گفته اند که تکذیب هیچ یک را نمیتوان نمود حیه جاهلی یا ضعیف مدتی مدید بلکه چهل
و پنج سال شغل خود را منحصر باین نوع رفتار نموده ام و کتمان زوار خلو الله داشتم اینست
که متهم بتصوف بلکه بلا مذهب گردیدم لا حول و لا قوة الا بالله و در همین شرح در اول
شرح زیارة جامعه کبیره فرموده اند که دیدم تصور نمودن امام علی بن موسی الرضا مرا بانی
زیارة و تحسین نمودن او مرا باین زیارت و چونکه توفیق داد مرا خدا تعالی از جهر امیر المؤمنین
علیه السلم و شروع نمودم در حوالی روضه مقدسه در مجاهدات و گشود خدا تعالی بر من
به برکت مولای ما ابواب مکاشفات که متحمل نمیتواند شد او را عقول ضعیفه دیدم در
عالم و اگر بخواهی بگو میانه نوم و یقظه در حالی که بودم در رواق عمران نشسته بودم
اینکه من در سر من رای میباشم و دیدم مشهد امامین را در غایت ارتفاع و زینت و دیدم
بر قبر ایشان لباس سبزی از لباسهای بهشت زیرا که ندیده بودم مثل او را در دنیا و دیدم
مولای خود و مولای سایر خلق را صاحب عصر و زمان را نشسته است پشت او بر قبر و روی او
مقابل در روضه پس چونکه او را دیدم شروع نمودم در قرائت این زیارت بصدای رفیعی
مثل مداحها و چونکه تمام نمودم فرمود آنجناب که خوبست زیارت تو عرض نمودم مولای
من روح فدای تو باد زیارت جد تو میباشد و اشاره بقبر نمودم فرمودند بلی داخل
شو و چونکه داخل شدم ایستادم نزدیک بدر پس فرمود پیش بیا پس عرض کردم مولای
من میترسم کافر بشوم بترک ادب پس فرمود صلی الله علیه و آله نیست باکی هرگاه بوده باشد
باذن ما پس پیش رفتم اندکی و بودم ترسان و با رعشه پس فرمود پیش بیا پیش بیا تا اینکه
گردیدم نزدیک باو و فرمودند بنشین عرض کردم میترسم از مولای خود فرمود مترس پس
چونکه نشستم نشستن عبد در حضور مولای جلیل فرمود صلی الله علیه و آله استراحت نما
و بنشین مربع زیرا تو تعب کشیده و پیاده و پابرهنه بوده و حاصل آنکه واقع شد از او صلی
الله علیه و آله نسبت بعبد خود الطاف عظیمه و مکالمات لطیفه که ممکن نیست شمردن آنها

و فراموش

فراموش نمودم اکثر آنها را پس شدم بیدار از این رؤیا و هم رسید در آن روز اسباب زیارت سر من رای
بعد از آنکه مانعی بود که راهها مسدود بود در مدت طویله و بعد از اینکه حاصل شد موانع
عظیمه و مرتفع شد بفضل خدا و میسر شد زیارت بی پا و پابرهنگی چنانچه فرموده بود حضرت
صاحب علیه السلم و بودم شب در روضه مقدسه و زیارت مینمودم مکرر باین زیارت و ظاهر
شد از برای من در روضه کرامات عجیبه و معجزات غریبه که طول هم میکشد ذکرش و انتهی کلامه
الشریفه ای عزیز تامل نما در این کلمات و متنبه شو زیرا که فضل و رحمت جناب اقدس الهی
محصور با حدی دون احدی نیست من تقرب الی شبرا تقربت الیه ذراعا بلا شبهه است باید
بعون الهی همت نموده مردانه قدم نهاد تا بفیض عظمی و مقصد قصوی فایز شوی تا ببینی
از عجایب ملک و ملکوت و آیات جبروت ما لا عین رأت و لا اذن سمعت پس اگر ادراک
نماید ترا در این سفر موت فاجرک علی الله لقوله تعالی و من یخرج من بیته مهاجرا الی الله
الآیه پس بر تو باد بمجرد ساختن دل و تطهیر نمودن سر از ما سوی الله و انقطاع شدید از
خلق و مناجات کثیر با حق و اعراض نمودن از شهوات و ریاسات و سایر اعراض حیوانیه نفسانیه
و دین خالص و متوجه شدن بولی حجر وجود تا برسی بعالم نور و الی متاع لن تبور
انما بذل نمودن این متاع وجه فانی و اخذ نمودن عوض از وجه باقی ما عند الله خیر
للابرار اعاذنا الله و اخواننا من شر الشیاطین و المضلین و نور قلوبنا بانوار الحکمة و الیقین
بحق محمد و آله الطاهرین سلام الله علیهم اجمعین بعد از اتمام رساله عقاید و تزییف
آرای متصوفه ملاحده متفطن شدم که بعضی السنه و افواه افتاده است که اهل ذکر معروف
آن شخص صاحب اجازه را در خیال خود نگاه میدارند نعوذ بالله او را اسناد خدا میدانند و
او را بر سخن صنم مینمایند لهذا متعرض بیان او شدم لا حول و لا قوة الا بالله و اینست که ضعیف
مسکین نسبت به نفر اهل اجازه که برخوردم که یکی از آنها مطلق از این قبیل صحبتها نداشت و
دیگری در پرده و کنایه گفت حالی من نشد هیچ تصور و تخیل نمودم که قصد او انست گر

در مواضع خاصه اوراد از دعا فراموش نه نمایم و آن دیگری تصریح نمود و ضعیف بمجمعی شنیدن
تحاشی نمودم و انکار تبلیغ نمودم و در اثنای ذکر و اوراد متوجه مراقبه بان نحو که از محقق
مجلسی رحمه الله رسیده بود میشدم و آنچه در باب مراقبه در شرح من لا یحضره الفقیه
و رساله منفرده که در باب سلوک در تفسیر آیه شریفه وَالَّذِینَ جَاهَدُوا فِینَا لَنَهْدِیَنَّهُمْ سُبُلَنَا و
إِنَّ اللَّهَ لَمَعَ الْمُحْسِنِینَ بیان فرموده‌اند باین نحو است که سالک باید عزلت و انقطاع تمام داشته
باشد از خلایق و مطلقا با مردم الفت نداشته باشد و شب و روز مشغول ذکر باشد و
نماز را با حضور بعمل آورد و همیشه رعایت دل کند که در خاطرش چیزی نیاید و اگر در آید تضرع
و ابتهال رفع آن را از خداوند خود طلب نماید و بان مشغول شود و گاهی مشغول دعاها
باشد مثل دعاهای پانزده مناجات و گاهی متوجه ذکر یا الله شود و میباید ملاحظه نماید
که بداند حق سبحانه و تعالی همه جا حاضر است نه بعنوان آنکه جسمی تصور کند خداوند خود را
خواه جسم لطیف و خواه کثیف بزرگش داند نه ببزرگی جسمانی و کوچکش داند نه بکوچکی جسمانی
حاضرش داند نه بحضور جسمانی و نه غایبش داند بغیبت جسمانی که اعظم حجب اعتقادات فاسده
و آن لوازم بشریت است که آدمی خداوند خود را جسم داند چنانکه روح نه در بدن است و نه خارج
از بدن نه بزرگ است و نه کوچک و نه سیاه است و نه سفید پس میباید ذات مقدس خداوند را
حاضر داند نه از قبیل حضور جسمانیات و نه روحانیات چون چیزی هر چند اقوی است معرفت
و با این همه تنزه که حق سبحانه و تعالی دارد نهایت قرب به بندگان دارد و اقرب من حبل الورید
و مدبر و مربیست انواع مکونات را و باین نحو ذکر کردن و خداوند را حاضر دانستن و در هم
ذکری اوراد کردن و دل را متوجه او ساختن و ذکر الله کردن باندک زمانی ترقیات عظیمه
حاصل میشود و اینجا این حقیر تجربه کرده ام فتح ابواب در ده روز شده است و در حین اربعین تمام
چیزها ظاهر شده است که وصف نمیتوان کرد و لیکن شیاطین جن و انس ممانعتهای عظیمه
میکنند و چون هر چند راه نزدیکتر است ممانعت ایشان عظیم‌تر است و لهذا شیاطین در عبادات
متعارفه

متعارفه هرگز ممانعت نمیکنند بلکه معاونت مینمایند و هر که متوجه این راه شد هزار وجه
میگویند که این خوب نیست و تحصیل علم واجبست و اوقات ضایع میشود چنانکه اگر خواهد
تصدقی خالص از جهت خدا کند هزار وجه از ممانعت دارند و اگر خواهد چیزی در باطل صرف
نماید هزار وجه در تحسین او میکوشند و مجاهده همین معنی دارد که بنفس و شیطان
و بر شیاطین دشوارتر میباید که مبتدی هر چند که ایشان معارضه نمایند او نیز بجناب الله
ملتجی شود تا ایشان را بسهام لا حول و لا قوة الا بالله العلی العظیم از خود دور گرداند تا آنکه
بمرتبه محبت فایز شود و دیگر معارضه کم شود و در اوقات صلوات میباید که همه با حضور قلب
باشد و آیات و اذکار و دعوات را بفهمد و دل را با خداوند تعالی داشته باشد و نحوی که شیاطین
خاطر او را بجای دیگر میبرند با تدارک کند و خود را متوجه سازد و متوسل بجناب احدیت
شود تا بمرتبه محبت رسد و بعد از آن مشقت تمام بالکلیه برطرف شود چنانکه سید البشر
صلی الله علیه و آله میفرمایند اَرِحْنَا یَا بِلَالُ قُرَّةُ عَیْنِی فِی الصَّلَوةِ مجملا تا کسی بمرتبه محبت فایز
نشود نه اسلام دارد و نه ایمان و نه نمازش مقبولست و نه سایر عبادات او و نه تصور کنی که
کتب حکمت خواندن منافات ندارد با راه خدا بلکه از حجب ظلمانیه است که ضد صریح این راه است
و همچنین کتب کلامیه و معارضات و مجادلات لهذا مبالغات عظیمه در نهی از همه وارد شده
است و اصلا از دلایل آنها ایمان زیاده نمیشود بلکه آنست که ایمان فطری که حق تعالی با و عطا
فرموده است زایل میشود و یکشبه تا اثر بیشتر از هر او میرسانند و زیادتی ایمان و یقین بمتابعت میشود
بقانون شریعت مقدسه و بنصوص قرآنیه و حدیثیه پس اگر معارضات نفس و شیطان بکثرت
دعوات و تضرعات تمام نشد استعانت جوید بنفحات و توجهات مقربان که درین راه هستند انتهی
ما اردنا نقله من کلامه الشریف طاب ثراه ضعیف معروض میدارد که آنچه از کلمات این بزرگوار
و رسایل دیگر رسیده شد مراقبه همین است که دل خود را خالی از خواطر نماید و همیشه جناب اقدس
الهی را حاضر داند باین نحو که ذکر فرموده و ضعیف بعد از سالهای بسیار که متوجه ذکر و اوراد

بودم با واخر کتاب مجلسی و رسالهٔ مولانا عبد الرحیم دماوندی که مسمّی است بتحفة الحسینیة
و در دین و کتاب دیگر دیدم که نوشته بود که مرشد را سزاوار است که صورت صاحب اجازه را در نظر
داشته باشند نه اینکه معاذ الله در اینجا نقش نماید چه هیچ نادانی صورت مصنوعی و مخترعی
خود را پیشکش نمی نماید که دایم در تغیر و تبدل است بمحض رفع التفات نا چیز میشود بلکه منظور
اینست که چون مبتدی را هنوز اطمینان و سکینهٔ قلبیه بهم نرسیده است و ذهن او یک لحظه فارغ
و بیکار نیست و همیشه از حالی بحالی و از صورتی بصورتی منتقل میشود و از جائی بجائی میرود
و همیشه در تدبیر این نشاء است و صور این نشاه در ذهن قرار گرفته است لهذا برای رفع
تفرقه و جمع شدن خاطر حسب الاشاره نبی و آل نبی صلی الله علیهم بنا گذاشته اند که سالک
در اوایل امر صورت مرشد را در نظر بگیرد تا از تفرقه و وسواس شیطان خلاص شود و اله تنها
اینست کما قال الصادق علیه السلام من لم یکن له مرشد استمکن عدوّه من عنقه
و مقصود این حقیر اینست که هر قدر مرشد کاملتر است اخلاص از تفرقه بیشتر است تا بمرشد کل
مولانا امیر المؤمنین علیه السلام چه رسد و ممکن است بعضی از بی بصیرتان بگویند وقتی که مرشد کل
باشد چه احتیاج است صورت مرشد را در نظر گرفتن جوابش اینست که این مرشد ظاهر عکس مرشد
کلّ است و مبتدی را بجا لطافت و ظرفیت که از آن نور در کمال قوّت فیض باطنی بگیرد بتدریج
بواسطهٔ مرشد ظاهر روح سالک قوی میشود آنوقت میتواند که از مرشد کامل کل بقدر
استعدادش فیض بیرد و اخباری که در فصل تعریف عزه مذکور شد معلوم میشود که مرشد
ظاهر عکس مرشد کامل بوده است لا تغفل انتهی ما اردنا نقله من کلماته ضعیف معروض میدارد
که صاحب این رساله درین رساله از وقایع و مکاشفات خاصه خود در اوقاتی که مجاور ارض
مقدس سید الشهدا علیه التحیة و الثنا بوده بسیار نوشته چنانچه محقق مجلسی رحمه الله
نیز در شرح من لا یحضره الفقیه بسیار ذکر نموده است و بسیار نقل از علمای اهل سلوک که معاصر با
ضعیف بودند ملاقات اتفاق افتاد او در خصوص این مطلب استدلال مینمود بقول جناب سید
اوصیاء

اوصیاء علیه و علی ابنائه الطاهرین الاف التحیة و الثناء در خطبه اهل ذکر که در نهج البلاغه
مذکور است و در ضمن آن خطبه فرموده است و ان للذکر لاهلا اخذوه من الدنیا بدلا فلم تشغلهم
تجارة و لا بیع عنه یقطعون به ایام الحیوة و یهتفون به بالزواجر عن محارم الله فی اسماع الغافلین
الی ان قال فلو مثّلتهم بعقلک فی مقاوِمهم المحمودة و مجالسهم المشهودة الی ان قال لرایت اعلام
الهدی و مصابیح الدجی قد حفّت بهم الملائکة عا و تنزلت علیهم السکینة و فتحت علیهم ابواب
السماء و اعدت لهم مقاعد الکرامات فی مقعد اطلع الله علیهم فیه فرضی سعیهم و حمد مقامهم
الی آخر الخطبه و محل الاستدلال قوله علیه السلام فلو مثلتهم بعقلک الخ و وجهه ظاهر متدبر
فی هذه الخطبه حتی یظهر لک جلالة شان اهل الذکر و عظمتهم و قربهم عند الله پس اهتمام نما
شاید بکوی آرزی قوه لا اقل از محبّین اهلها باش تا محشور با اهلها باشی و در رسالهٔ دیدم
که نوشته شده بود که چنانچه مجالست و مصاحبت با صلحاء و اتقیاء و زهاد و عباد بحسب ظاهر
تاثیر در مصاحب مینماید و بزهد و ورع و بطاعت و عبادت وا میدارد و میرنماید از رغبت
شهوات اخیار عقلاء را و میکشد بسوی اکثر ایشان او را با عمالی که موجب ترقی او میشود بمعارج قدس
و مسعود میکرداند او را بوصول بمنازل انس همچنین است معاشرت باطنی بلکه تاثیر آن اکثر و
اتم از تاثیر اوست و نوشته بود مؤید این قول است آیه شریفه و اصبر نفسک مع الذین یدعون
ربهم بالغداة و العشی چه توجه جناب مقدس نبوی صلی الله علیه و آله از جهت افاضه و
افاده است و از مریدین از جهت استفاضه و استفاده است و آیه شریفه یا ایها الذین آمنوا کونوا
مع الصادقین چه هر چند مراد از صادقین ائمه طاهرین اند تحقیقا لیکن در مصور نمی شود که ادراک حضور
آنها متعذر باشد حضور اشخاص در اسم الذاکرهم مفید فایدهٔ کامله میشود چنانچه حضرت عیسی
علی نبینا و علیه الصلوة و السلام در جواب حواریین در زمانی که سؤال نمودند از آنحضرت که با که
مجالست نمائیم فرمود با اشخاصی که دیدن آنها باعث تذکر شما میشود جناب اقدس الهی را و سخن استغا
او بذکر و فکر که آنها باعث صفاء دل و صفاء اوکردیده چه رؤیه این شخص باعث اقبال بامور

احزویه واعراض از شواغل دنیویه میگردد وایضا مقصود معصوم حقیقی از سلوک معرفت
نورانیت ائمه هدی صلوات الله وسلامه علیهم میباشد چنانکه سرور اولیا واوصیا فرموده
یا سلمان ویا جندب لا یکمل المؤمن ایمانه حتی یعرفنی بالنورانیة واذا عرفنی بذلک فهو مؤمن
ممتحن امتحن الله قلبه للایمان وشرح صدره للاسلام وصار عارفا بدینه مستبصرا ومن قصر عن ذلک
فهو شاک مرتاب یا سلمان ویا جندب ان معرفتی بالنورانیة معرفة الله ومعرفة الله معرفتی وهو
الدین الخالص الحدیث ونور امام علیه السلم نظر باحادیث ابتدای خلقت موجودات مادة المواد
کل موجودات است ودر همه موجودات خصوص در مؤمنین که در نهایت ارتباط است چنانچه از حجه
کافی روایت نموده از ابی خالد کابلی قال سألت ابا جعفر علیه السلم عن قول الله عز وجل فآمنوا
بالله ورسوله والنور الذی انزلنا فقال یا ابا خالد النور والله الائمة من آل محمد صلی الله علیه
وآله الی یوم القیمة وهم والله نور الله الذی انزل وهم والله نور الله فی السموات والارض و
الله یا ابا خالد لنور الامام فی قلوب المؤمنین انور من الشمس المضیئة بالنهار وهم والله
ینورون قلوب المؤمنین ویحجب الله عز وجل نورهم عمن یشاء فیظلم قلوبهم بین مضمون اعلی
از توجه صاحب اجازه است که بلکه بتوسط او بتدریج نور امام علیه السلم را در قلب خود
به بیند والا هیچ مادلی بلکه کافی نبوده که مصنوع خود او باشد بر سخن نماید نهی
ما اوردنا نقله من کلماتهم ضعیف سر و عزیمه دارد اگرچه هرگاه مضمون ایشان از آن قرار دارند
این باشد حکم بغلط وخلاف شرع بودن او معلوم نیست لیکن بفضل وکرم عز شانه این ضعیف را
بامثال این غلطها اتفاق بلکه احتیاج نشد وبهمان روش وقاعده که از محقق مجلسی در امر
مراقبه نقل شد متوجه بودیم وهستیم والحمد لله فواید کلی برده ایم وان شاء الله تعالی الی الابد
خواهم برد واینکه انوار از جهت اهل ریاضت در قلب ظاهر میشود با اینکه قطعی وتجربیات است
ودر روایت ابی خالد هم شاهد است ودر فقرات ادعیه ماثوره از اهل العصمة شواهد کثیره هست
چنانچه در مناجات شعبانیه هست که انر ابصار قلوبنا بضیاء نظرها الیک ودر مناجات محبین
انصاحات

انصاحات محبین که عشر مذکورات یا من انوار قدسه لابصار محبیه رائقة وسبحات وجهه لقلوب
عارفیه شائقة ودر مناجات عارفین مذکور است واجسر لابصار دون النظر الی سبحات وجهک
ولم تجعل للخلق طریقا الی معرفتک الا بالعجز عن معرفتک الهی فاجعلنا من الذین ترسخت اشجار
الشوق الیک فی حدائق صدورهم واخذت لوعة محبتک بمجامع قلوبهم فهم الی اوکار
الافکار یاوون وفی ریاض القرب والمکاشفة یرتعون ومن شرائع المصافات یردون قد کشف
الغطاء عن ابصارهم وانجلت ظلمة الریب عن عقائدهم فی ضمائرهم وانتفت مخالجة الشک عن
سرائرهم وانشرحت بتحقیق المعرفة صدورهم الی آخره ودر دعای عرفه سید شهدا که مذکور است
در اقبال ابن طاوس رحمه الله ومصباح کفعمی این فقرات هست انت الذی اشرقت الانوار فی قلوب
اولیائک حتی عرفوک ووحدوک وانت الذی ازلت الاغیار عن قلوب احبائک حتی لم یحبوا
سواک ودر کلام حضرت امیر المؤمنین علیه السلم در نهج البلاغه این فقرات هست قد احیی
قلبه وامات نفسه حتی دق جلیله ولطف غلیظه وبرق له لامع کثیر البرق فابان له الطریق وسلک
به السبیل وتدافعته الابواب الی باب السلامة ودار الاقامة وثبتت رجلاه بطمانینة بدنه فی
قرار الامن والراحة بما استعمل قلبه وارضی ربه یعنی چنین قلب را نور ربیب عالم ملکوت میبرند
واز حجابهای جبروت واز حجابهای الله الاعظم الاقدم که فیض اول میباشد میبرند ولیکن در آن
عالم قرار ودر آنجا اقامت مینماید ودر امن وسلامت میباشد واز محققین لامع عبارت
است از نوری که سریع الزوال باشد که در مبدا امر از جهت سالک مشهود قلبی میباشد بعد
از اشتغال در ریاضت بسیار میشود ودوامی وثبوتی میرساند چنانچه در ادعیه ماثوره مذکور است
لا فرق بینک وبینهم که مراد از ضمیر هم بقرینه سابق ائمه اطهار علیهم السلم میباشد طرفة عین ابدا
فی الدنیا والاخرة زیرا که تفریق ظاهری محقق است پس مراد نفی تفریق باطنی میباشد ودر بدو امر که
این مشهود بکمال اضطراب وغلو از جهت انشخص بلکه اکثر اوقات از جهت کم ظرفی غشی وبیهوشی هم
میرسد بلکه هر گاه ظهورا وبغتة در سر حد کمال باشد شده است که باعث موت وهلاکت شده

سورت انخفض شده است تا بتدریج نفس مقامات شوق بعد از وصول بدار اقامه کمال اطمینان انجهت سالک حاصل
میشود و قول حضرت علیه السلم بطانیه و ما استعمل هر دو متعلقند ببثّ یعنی ثابت میشود دوری
او بسبب استعمال کردن قلب و نفس خود را در طاعت خدا و راضی کردانیدن او خدا را بسبب این استعمال
و باالله التوفیق مخفی نماند که دیدن اشیاء عالم خلق را موقوفست بچشم باصره با شرایط دیگر که قرب
مفرط و بعد مفرط نباشد و مع هذا رؤیه حاصل نمیشود مگر بواسطه نور شمس یا نور قمر یا نور
سراج همچنین است دیدن قلب عالم ملکوت را موقوفست بچشم بصیرت و سریرت و مناسبت و مع
هذا باید نوری که مناسب ان حجابت فایز شود تا آنچه در ان حجابت قلب مشاهده نماید
و انوار بحسب الوان مختلفند بحسب مراتب سالک در سیر مراتب سبعه چنانچه محققین بیان مراتب
انوار را نموده اند و عالم ربانی مولانا محمد صالح مازندرانی رحمه الله در شرح کافی در شرح فقره
اخیره این حدیث که مروی است از جناب امیر المؤمنین علیه السلم که ان الناس آلوا بعد رسول الله صلی
الله علیه واله الی ثلثة آلوا الی عالم علی هدی من الله قد اغناه الله بما علم عن علم غیره و جاهل مدع
للعلم لا علم له معجب بما عنده قد فتنته الدنیا وفتن غیره و متعلم من عالم علی سبیل هدی من الله ونجا کفته است
کلامی که ترجمه او اینست که در فقره اخیره کلام است باینکه نجات است ابرای مردم از استاد مرشد
عالمی تا اینکه حاصل بشود بسبب او نجات ایشان از مضاین راه خدا و ظلمات طبایع بشریت حجاب
حاصل میشود نجات ابرای کسی که برود راه با یکی را که نشناخته است حدود او را بسبب گرفتن او دست
دیگری را که عالم بحدود ان راه باشد و میانه اهل سلوک خلافست در اینکه ایا مضطر و محتاج است
سالک بشیخ یا نه و اکثر اختیار نموده اند وجوب او را و از کلام حضرت هم وجوب او فهمیده میشود
و باین هم متمسک شده اند قائلین بوجوب و مؤید اوست اینکه سلوک نمودن مرید
با شیخ خود که عارف بالله باشد اقرب است بهدایت و بدون او اقرب است بضلالت آنچه مذکور است که
فرموده علیه السلم فنجا یعنی نجات وابسته بان است انتهی ما اردنا نقله من کلامه و ضعیف معروض
میدارد که چون بالسنه و افواه اکثر ناس است قائم است که جناب علامه محمد باقر مجلسی رحمه الله
منکر

منکر و جارح اهل سلوک میباشند بلکه مخرب اساس ذکر و اوراد و مستند لهذا قدری از اخبار
ایشان در این جا درج نمودم تا معلوم شود که او منکر مطلق اهل ذکر نیست از طایفه را که او جارح
و منکر است در دست است و جناب اقدس الهی و رسول او و ائمه هدی صلوات الله علیهم اجمعین هم
منکر امثال این اشخاص میباشند و داخل در ضمن فاسقین و ظالمین و کافرین هر سه میباشند
و مبنای کلام ایشان براینست یکی از افاضل در سه مسئله که از امهات مسایل اسلام است
استفتا نموده است یکی طریقه حکما و صوفیه و بطلان ان دویم طریقه مجتهدین و اخباریین است
و سیم حقیت طریق فقها و صوفیه است در جواب نوشته است که مخفی نماند که هر که در دین خود را
از اغراض نفسانی خالی نماید و طالب حق بشود البته حق سبحانه بمقتضای والذین جاهدوا فینا
لنهدینهم سبلنا او را براه راست هدایت مینماید و بحمد الله شما را با اخبار و آثار اهل بیت آشنا کرده
و خود میتوانید از کلام هدایت نظام ایشان آنچه حق است در این مسئله مسایل استخراج نمایید و
چون مبالغه فرموده بودید طریقه حقه امامیه را در این سه مسئله که از امهات مسایل اسلامیه
طریق حقه امامیه را این شکسته عرض مینماید لهذا بجهة اطاعت امر و رعایت حقوق اخوت
ایمانی بذکر انها مجملا مصدع میگردد و تفاصیل انها را حواله بکتب مبسوطه مینماید اما مسئله
اولی یعنی طریقه حکما و صوفیه و بطلان ان باید دانست که حق تعالی اگر مردم را در تحصیل خود
مستقل میدانست انبیا و رسل علیهم السلم را برایشان نمیفرستاد و همه را حواله بعقول ایشان مینمود
و چون چنین نکرده و ما را باطاعت انبیا و اوصیا مامور کردانیده و فرموده است که و ما آتاکم
الرسول فخذوه و ما نهیکم عنه فانتهوا پس در زمان حضرت رسول الله صلی الله علیه واله
رجوع باو باید نمود و چون ان حضرت را ارتحال بعالم بقا پیش آمد فرمود که انی تارک فیکم
الثقلین کتاب الله و عترتی و ما را حواله بکتاب خدا و اهل بیت خود نمود و فرمود که کتاب
با اهل بیت است و معنی کتاب را ایشان میدانند پس ما را رجوع بایشان باید کرد در جمیع امور
دین و چون معصوم علیه السلم غایب شد فرموده که رجوع کنید در امور مشکله که بر شما مشتبه شود

بآثار ما وروایات احادیثیما پس در امور بعقل خود مستقل بودن وآراء واحادیث صحیحه را بشبهات
ضعیفهٔ حکما تاویل کردن ودست از کتاب برداشتن عین خطاست اما مسئله دویم که طریق
مجتهدین واخباریین سؤال فرموده بودند از جواب سؤال سابق جواب این مسئله نیز مدرجی
معلوم میشود ومسلک مجتهدین نیز در باب دستات وافراط وتفریط در جمیع امور مذموم است وبنده
مسلک جماعتی را که گمانهای بد بفقهای امامیه میبرند وایشان را بقلت تدین متهم میدانند خطا
میدانم وایشان را کاملین بوده‌اند ومساعی ایشان مشکور ودرجات ایشان را مغفور میدانم وهمچنین
وهمچنین مسلک گروهی که ایشان را پیشوا قرار میدهند ومخالفت ایشان را در هیچ امر جایز نمیدانند
ومقلد ایشان میشوند درست نمیدانم وعمل باصول عقلیه که از کتاب وسنت مستنبط نباشد
درست نمیدانم ولیکن اصول وقواعد کلیه که از عمومات کتاب وسنت معلوم شود با عدم معارضه
نص بخصوصه ایشان را متبع میدانم وتفصیل این امور در مجلد آخر کتاب بحار الانوار مذکور است اما مسئله
سیم که از حقیقت طریق فقها وصوفیه سؤال کرده بودند باید دانست که راه دین یکیست حق
تعالی یک پیغمبر فرستاد ویک شریعت مقرر ساخت ولیکن مردم در مراتب عمل وتقوی مختلف میباشند
وجمعی از مسلمانان عمل بظواهر شرع شریف نبوی صلی الله علیه واله نمایند وسنن ومستحبات عمل
نمایند وترک مکروهات وشبهات کنند ومتوجه رعایت بدعها نکردند وپیوسته اوقات خود را صرف
طاعات وعبادات کنند وازاکثر خلق که معاشرت ایشان موجب تضییع عمر است کناره جویند ایشان را
مؤمن وزاهد ومتقی میگویند ومسمی بصوفیه نیز ساخته‌اند زیرا که در پوشش خود از لباسها
قناعت به پشم کنده خشن تر وازارزان ترین جامه‌هاست قناعت میکرده‌اند واین جماعت زبده مردم اند
ولیکن چون در هر سلسله جمعی داخل میشوند که اظهار اصلاح میکنند ودر هر فرقه از سنی وشیعه
وزیدی وصاحبان مذاهب باطله میباشند تمیز میان ایشان باید کرد چنانچه میان علما باید کرد وچنانچه
علما که اشرف مردم اند میان ایشان بدترین خلق میباشند ویکی از علما شیطان است ویکی ابوحنیفه است
وهمچنین میان صوفیه سنی وشیعه وملحد میباشند وچنانچه سلسله شیعه در میان ایشان امتیاز از
سلسلهای

از سلسلهای دیگر ممتاز بوده‌اند همچنین سلسلهٔ صوفیهٔ شیعه از غیر ایشان ممتاز بوده‌اند وچنانچه در
عصرهای ائمهٔ معصومین صلوات الله وسلامه علیهم اجمعین صوفیهٔ اهل سنت معارض ائمه
بوده‌اند در زمان غیبت امام علیه السلام صوفیهٔ اهل سنت معارض ومعاند صوفیهٔ اهل حق بوده‌اند
وبراین معنی شواهد بسیار است اول آنکه ملا جامی که نفحات را نوشته باعتقاد خود جمیع مشایخ صوفیه را
ذکر کرده است حضرت سلطان العارفین وبرهان الواصلین شیخ صفی الدین نور الله برهانه که از آفتاب
مشهورتر بوده ودر علم وفضل وحال ومقام وکرامات از همه در پیش بود ذکر نکرده است واز مشایخ
نقشبندیه وغیر ایشان جمعی را ذکر کرده است که غیر از او ویکان ما دان دیگری نام ایشان را نشنیده و
همچنین سید بزرگوار علی بن طاوس رحمه الله که صاحب کرامات ومقامات بوده وشیخ ابن فهد حلی که
در زهد وورع وکمال مشهور آفاق بوده وکتب او در دقایق اسرار صوفیه مشهور است وامثال ایشان
از صوفیهٔ امامیه از برای تعصب ومخالفت طریقه ایشان را ذکر نکرده دویم صوفیهٔ شیعه علم وعمل
با یکدیگر جمع میکرده‌اند ودر زمانهای تقیه مردم بریاضت ومجاهدات از اغراض باطله صاف
میکرده‌اند وبحلیهٔ علم وعمل ایشان را محلی میگردانیده‌اند وصوفیه که تابع اهل سنت اند مردم را منع
از تعلم علم میکنند زیرا که میدانند که با وجود علم کسی عمر را بهتر از امیر المؤمنین نمیداند پس باید جاهل
باشند که این قسم امر باطل را قبول کنند چنانکه حضرت شیخ صفی الدین چندین هزار کس را باین طریقه
مستقیمه بدین حق تبع آورد واز برکات اولاد امجاد آن بزرگوار عالم بنور ایمان منور شد سیم آنکه
طریقهٔ صوفیان عظام که حامیان دین مبین بوده‌اند در ذکر وفکر وریاضت وارشاد مباین است
باطریقهٔ صوفیان که مشایخ منسوب باشند بایشان مثل چرخ زدن وسماع کردن ورقصیدن وشعرهای عاشقانه
خواندن که در میان ایشان میباشد وبغیر تهلیل وتوحید خفی وتوسل بانوار مقدسه ائمه
طاهرین صلوات الله علیهم اجمعین بلا انتها وحمایت حامیان شیعیان امیر المؤمنین علیه السلم چیزی در میان ایشان
نیست والبته همه موافق شریعت مقدسه است واضداد بسیاری از علمای دین طریقهٔ مرضیه
صوفیه محض داشته‌اند واطوار واخلاق ایشان میان این جماعت بوده مانند شیخ بهاء الدین محمد

رضوان الله علیه که کتب او مشحون است بتحقیقات صوفیه و والد مرحوم فقیر از او تعلم ذکر نموده بود و هر سال
یک اربعین بعمل میاورد و جمع کثیر از اتباعان شریعت مقدسه موافق قانون شریعت ریاضت میداشتند
و فقیر نیز مکرر اربعینها بسر آورده‌ام و در احادیث معتبره وارد شده که هر که چهل صباح اعمال خود را
از برای خدا خالص کرداند حق تعالی چشمهای حکمت از دل او بزبان او جاری میکرداند پس از این شواهد
و دلایل که ذکر آنها موجب تطویل کلامست باید بر شما ظاهر باشد که این سلسله عالیه را که
مروجان دین مبین و هادیان سالک یقین اند با سایر سلسلهای صوفیه که سالک مسالک اهل
ضلال اند ربطی نیست و ایشان برای ترویج امر خود باین سلسله عالیه خود را منسوب میکردانند
و باید دانست که آنها که تصوف را عموما نفی کنند از بی بصیرتی ایشانست که فرق نکرده اند
میان صوفیه شیعه و صوفیه اهل سنت و چون اطوار و عقاید ناشایست اینها دیده و شنیده اند
کمان میکنند که همه چنین اند و غافل شده اند از آنکه طریقه خاص شیعیان اهل بیت علیهم
السلام همینه ریاضت و مجاهده و ذکر خدا و ترک دنیا و اتقی ای از شرار خلق بوده و طریقه صوفیه
حق طریقه ایشانست و مجملا باید دانست که در همه امور افراط و تفریط خوب نیست و طریقه حقه
طریق وسطست چنانچه حق تعالی فرموده است وَکَذَلِکَ جَعَلْنَاکُمْ أُمَّةً وَسَطًا و اگر در آنچه کفتیم
تفکر نمایید در هر باب حق بر شما ظاهر میشود والله یهدی من یشاء الی صراط مستقیم والحمد لله

اولا و آخرا انتهی ما اردنا نقله من کلماته

و باین ختم نمایم رساله را

بفقر حسن

۱۲۴۵